

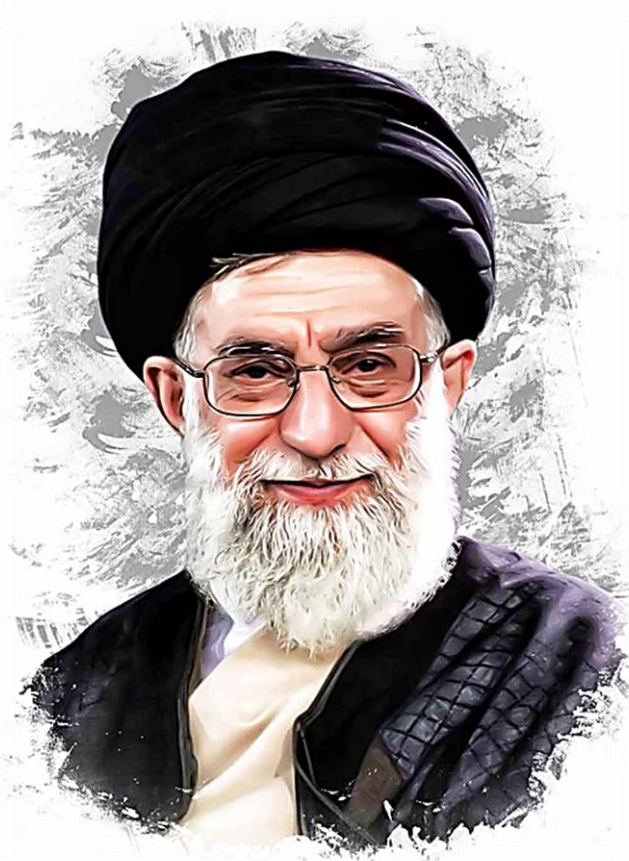


نماز الایمانه

محتوای مسابقه دانش آموزان پایه دوم متوسطه



بلاغه‌الرحمن



شما عزیزان و نور چشمهای ما، دانش آموزان و زبندگان و بچه‌های با استعداد و خوش حافظه - چه دختر و چه پسر - که در وادی حفظ و ترجمه‌ی نهج البلاغه و فراگیری این کتاب مقدس افتاده‌اید، بدانید که این نعمت، بسیار با برکت و با عظمت است. این موهبت خدایی را مغتنم شمارید و پیش بروید.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانش آموزان شرکت کننده در مسابقات نهج البلاغه سال ۱۳۶۵.



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴.....	پیشگفتار.....
۵.....	خطبه ۴۱.....
۵.....	وفا همزاد راستگویی.....
۱۳.....	خطبه ۵۰.....
۱۳.....	فتنه نتیجه پیروی از هوای نفس.....
۱۹.....	خطبه ۷۶.....
۱۹.....	بیست گفتار گرانبها.....
۲۴.....	خطبه ۱۱۰.....
۲۴.....	کارآمدترین وسیله ها.....
۳۳.....	از این راه به سوی خدا آید.....
۳۹.....	خطبه ۱۳۰.....
۳۹.....	ابوذر قهرمان مبارزه با فساد !.....



پیشگفتار

« نهج البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمان هاست؛ مطالب این کتاب به طور مجرد از زندگی مطرح نشده. گوینده‌ی این کلمات یک رئیس مملکت، یک حاکم و فرمانروای بزرگی است که سلطنت او و حکومت او بر یک کشور پهناور و عظیمی گسترش داشته و این انسان بزرگ - که مسؤولیت ملک‌داری و زمامداری را هم بر دوش داشته - با احساس این مسؤولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده. مانند گفته‌های یک حکیمی نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد، می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند. مانند عارفی نیست که به حالات و کیفیات درونی و نفسانی خود تکیه می‌کند. انسانی است که بار مسؤولیت اداره‌ی یک جامعه‌ی عظیم را بر دوش خود احساس می‌کند و دانای دین و بصیر به همه‌ی معارف اسلامی و قرآنی است؛ با این دل پرمعرفت، با این روح بزرگ و در مقام این مسؤولیت با مردم روبرو می‌شود، با آن‌ها حرف می‌زند، از آن‌ها می‌خواهد، به آن‌ها می‌گوید و پاسخ سؤال‌ها و استفسارهای آن‌ها را می‌دهد؛ این شرائط صدور نهج البلاغه است.

شاید با همه‌ی روایاتی که ما از ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) داریم از این جهت فرق می‌کند، آن‌ها مربوط به دوران حاکمیت مورد قبول اسلامی از دیدگاه ائمه (علیهم‌السلام) زندگی نمی‌کردند. آن‌ها در دوران اختناق به سر می‌بردند، مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسؤول اداره‌ی مملکت بر زبان آن‌ها جاری نمی‌شد. اما امیرالمؤمنین به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می‌زند، با یک جامعه‌ای که تحت اشراف و حکومت خود اوست حرف می‌زند، و این بیشترین سخنانی است که از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نقل شده. البته در کلمات آن حضرت سخنانی هم هست که مربوط به دوران حکومت ایشان نیست. ما امروز در همان شرائط قرار داریم، شرائط کنونی جامعه‌ی اسلامی همان شرائط است. البته نهج البلاغه مخصوص کشور ما نیست، مال همه دنیای اسلام است، اما دنیای اسلام هم امروز در حال یک بیداری و حیات دوباره‌ی اسلامی است، در کشور ما و در جامعه‌ی ما - که در سایه‌ی همین آموزش‌های امیرالمؤمنین و با اتکاء به نفس نهج البلاغه این انقلاب به پیروزی رسیده، و امروز همان جامعه اسلامی و علوی تشکیل شده و همان شرائط تقریباً در بیشتر ابعاد بر جامعه‌ی ما و کشور ما حکومت می‌کند - امروز روز استفاده‌ی هر چه بیشتر از نهج البلاغه است.

امروز شرائطی مشابه شرائط دوران حکومت امیرالمؤمنین است، پس روزگار نهج البلاغه است. امروز می‌شود {با} از دیدگاه دقیق و نافذ امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) به واقعیت‌های جامعه و واقعیت‌های جهان نگاه کرد و بسیاری از حقایق را دید و شناخت و علاج آن‌ها را پیدا کرد. لذاست که به نظر ما امروز از همیشه به نهج البلاغه ما محتاج‌تریم.»

سخنرانی مقام معظم رهبری (حفظه الله) در کنگره بین‌المللی نهج البلاغه ۱۳۶۳/۰۱/۲۶



خطبه ۴۱

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ وَمَا يَغْدِرُ مَنْ عِلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ. وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدَرَ كَيْسًا وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيَلَةِ. مَا لَهُمْ! قَاتَلَهُمُ اللَّهُ! قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحِيَلَةِ وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ، فَيَدْعُهَا رَأَى عَيْنَ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَ يَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيْجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ.

ای مردم! وفا همزاد راستگویی است (و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند) و من سپری محکمت و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از چگونگی رستاخیز آگاه است هرگز پیمان شکنی نمی کند. ما در زمانی زندگی می کنیم که غالب اهلس خیانت و پیمان شکنی را کیاست و عقل می شمارند، و جاهلان بی خبر این گونه افراد را مدیر و مدبر می شمارند! آنها را چه می شود؟ خداوند آنان را بکشد! گاه شخصی که آگاهی و تجربه کافی دارد و طریق مکر و حلیه را خوب می داند فرمان الهی و نهی او وی را مانع می شود، و با این که قدرت بر انجام این کارها را دارد آشکارا آن را رها می سازد، ولی آن کس که از گناه و مخالفت فرمان دین پروا ندارد، از فرصتی که پیش آمده استفاده می کند (و دست به کارهای خلافی می زند که در نظر ساده اندیشان تدبیر و سیاست

شرح و تفسیر

وفا همزاد راستگویی

گرچه مفسران نهج البلاغه تا آنجا که اطلاع داریم شأن ورودی برای این خطبه ذکر نکرده اند، اما ارتباط معنوی این خطبه با خطبه ۳۵ و قرائن دیگر نشان می دهد که این خطبه ناظر به جنگ «صفین» و «مسأله حکمین» است، چرا که بعد از ماجرای غم انگیز حکمین این مسأله به طور گسترده در میان مسلمانان مورد بحث بود، و شاید گروهی از ناآگاهان مکر و خیانت و پیمان شکنی عمرو بن عاص را دلیلی بر هوشیاری و عقل او می پنداشتند، و ممکن بود این تفکر سبب گرایش به این گونه کارهای غیرانسانی و غیراسلامی شود، لذا امام (علیه السلام) برای پیشگیری از این گونه افکار انحرافی، خطبه بالا را ایراد کرد، و از مکر و خدعه و نیرنگ و پیمان شکنی سخت نکوهش فرموده، و به عواقب شوم آن اشاره می کند، و به عکس، وفا و صداقت را می ستاید.

در بخش اول این خطبه همه مردم را مخاطب قرارداده، می فرماید: «ای مردم! وفا همزاد راستگویی است»، (و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند) (أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ).

۱ - «توأم» به گفته بعضی از ارباب لغت از مادّه «وئام» به معنی موافقت آمده است، در حالی که بعضی دیگر مانند صاحب مقایس «تاء» آن را اصلی می دانند و اتمام (مصدر باب افعال) را به معنی دوقلو زاییدن ذکر کرده اند، و در هر حال معمولاً به معنی وسیع کلمه که مقارنت و شباهت دو چیز به یکدیگر است، به کار می رود، و ما نیز در بالا آن را به معنی همزاد تفسیر کردیم که در فارسی مفهوم خاص و مفهوم عام و گسترده ای دارد.



توأم به معنای «همزاد» و «توأمان» به معنی کودکان دوقلو است، و هرگاه دو چیز رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگ با هم داشته باشند این تعبیر در مورد آنها به کار می رود، و امام (علیه السلام) در اینجا دو فضیلت (وفا و صدق) را شبیه فرزندان دوقلو می‌شمارد که بسیار با یکدیگر شبیهند و رابطه ظاهری و باطنی دارند.

دقت در مفهوم این دو صفت و سرچشمه های روحی و فکری آن، نشان می دهد که مطلب همین گونه است. وفا، یعنی پایبند بودن به پیمانها، در حقیقت نوعی صداقت و راستگویی است، همان گونه که صدق و راستی نوعی وفا نسبت به واقعیتها و ادای حق آنها است.

صداقت به معنی وسیع کلمه منحصر به راستی و درستی در گفتار نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که راستی در عمل را نیز شامل می شود، و در قرآن مجید نیز آمده است: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) ^۲ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند.

روشن است که منظور از «صدق عهد» در این آیه همان صدق در عمل است، به همین دلیل به دنبال آن می فرماید: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ؛ بعضی از آنها پیمان خود را به آخر بردند (و در راه خدا شربت شهادت نوشیدند) و گروهی دیگر در انتظارند!

درست است که معمولاً صدق به راستگویی در گفتار گفته می شود، ولی معنی وسیع آن گفتار و عمل را هر دو در برمی گیرد. و به این ترتیب رابطه میان «وفاء» و «صدق» روشن می شود. کسی که پیمان می بندد و می گوید: من فلان کار را انجام می دهم، هنگامی که پیمان شکنی کند، در واقع دروغ گفته است؛ و آدم پیمان شکن را می توان آدمی دروغگو به شمار آورد، و از آنجا که حسن صداقت و زشتی دروغ بر همه کس واضح بوده است، امام (علیه السلام) وفای به عهد و پیمان شکنی را قرین این دو می شمارد، تا حسن و قبح آن دو روشنتر شود.

سپس درباره آثار مثبت وفاء به عهد چنین می فرماید: «سپری محکم تر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم». (وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً ^۳ أَوْ قَىٰ مِنْهُ).

این در واقع یکی از مهمترین آثار و برکات دنیوی وفا به عهد است که آن را به عنوان محکمترین سپر معرفی می کند؛ زیرا اساس زندگی اجتماعی، تعاون و همکاری و اعتماد متقابل مردم به یکدیگر، و پایبندی به قراردادهای و تعهدات فردی و اجتماعی است که اگر پایه های آن متزلزل شود چیزی جای آن را نمی گیرد. به تعبیر دیگر اگر سرمایه اعتماد وجود داشته

۲ - سوره احزاب، آیه ۲۳.

۳ - «جُنَّةً» (بر وزن غُصَّة) به معنی سپر است، و در اصل از ماده «جَن» (بر وزن قَن) به معنی پوشانیدن گرفته شده، و به دیوانه مجنون می گویند، به خاطر این که گویی عقل او زیر پوشش قرار گرفته و باغ را جنت می نامند به خاطر این که زمیش پوشیده از درخت است و جنین را جنین می گویند، از آن رو که در شکم مادر پوشیده و پنهان است، و اطلاق جن بر گروه خاصی از موجودات به خاطر پنهان بودن آنان است، و سپر نیز جُنَّة نامیده می شود به خاطر این که انسان را از سلاحهای خطرناک دشمن می پوشاند.



باشد، فقدان سرمایه های دیگر قابل حل است؛ ولی اگر سرمایه اعتماد نباشد وجود دیگر سرمایه ها سودی نمی بخشد؛ و اصولاً پایه اصلی دین را وفای به پیمانها و تعهدات تشکیل می دهد.

در سایه وفای به عهد و پیمان، باران رحمت الهی و مواهب و برکات او بر جوامع بشری سرازیر می شود و بلاها برطرف می گردد و در حدیث نبوی آمده است «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ کسی که پایبند به عهد و پیمان نیست دین ندارد.» و نیز آمده است: «إِذَا تَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ؛^۴ و هنگامی که مردم پیمان شکنی کنند خداوند دشمنانشان را بر سر آنها مسلط می گرداند!»

این نکته قابل توجه است که «جُنَّة» به معنی سپر، یک وسیله دفاعی در برابر خطرات دشمن در میدان جنگ است. تشبیه وفاء به سپر نیز این حقیقت را بازگو می کند، که خطرات اجتماعی که معمولاً ناشی از بی نظمی ها و قانون شکنی ها است، به وسیله سپر وفاء به عهد و پیمان از میان می رود.

سپس اشاره به جنبه های معنوی و اخروی آن کرده می فرماید: «کسی که از چگونگی رستاخیز آگاه است هرگز پیمان شکنی نمی کند!» (وَمَا يَعْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ).

این همان چیزی است که مولا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های نهج البلاغه به آن اشاره کرده، می فرماید: «وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُمْ مِنْ أَذَى النَّاسِ! وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَلكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ اگر من از پیمان شکنی و خدعه و نیرنگ بیزار نبودم، از سیاستمدارترین مردم بودم، ولی هر پیمان شکن فریبکاری گنهکار است و هر گنهکاری کافر است (کفر به معنی ترک اطاعت فرمان خدا) و هر غدار و مکاری در قیامت پرچم خاصی دارد که به وسیله آن شناخته می شود».^۵

و از آنجا که گاه انحراف جامعه از اصول صحیح اخلاقی سبب دگرگون شدن ارزشها می شود، تا آنجا که پیمان شکنی و فریب و نیرنگ را نوعی ذکاوت و هوشیاری می شمرند و پایبند بودن به عهد و پیمان را ساده لوحی می انگارند، امام (علیه السلام) در ادامه این سخن چنین می فرماید: «ما در زمانی زندگی می کنیم که غالب اهلش خیانت و پیمان شکنی را کیاست و عقل می شمارند، و جاهلان بی خبر این گونه افراد را مدیر و مدبر می خوانند!» (وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْسًا^۶ وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ!)

۴ - بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۶.

۵ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۶ - «کیس» و «کیاست» به معنی زیرکی و هوشیاری است، و کیس (بر وزن سید) به معنی عاقل و هوشیار است؛ و به گفته ابن فارس «کیس» (جیب لباس یا کیسه) را به این نام می نامند، به خاطر این که اشیایی در آن گردآوری می شود همان گونه که انسان باهوش و کیس مسائل مختلف را در فکر خود جمع می کند.



آری نظام ارزشی جامعه که معیاری است برای سنجش نیکی ها و بدی ها اگر واژگون گردد، ظهور چنین پدیده هایی در آن جامعه دور از انتظار نیست، معروف منکر می شود، و منکر معروف. دیو به صورت فرشته نمایان می شود، و فرشتگان در نظرها به صورت دیوان!

با نهایت تأسف این موضوع در عصر و زمان ما نیز به طور گسترده ظاهر شده، که حيله گران مکار و پیمان شکنان در عرصه سیاست جهان به عنوان سیاستمداران لایق شناخته می شوند، و آنها که پایبند به عهد و پیمان الهی و انسانی هستند افرادی ساده اندیش و خام و بی تجربه و چقدر مشکل است در چنین جهانی زیستن و نفس کشیدن؟!

ممکن است در کوتاه مدت پیمان شکنی و حيله گری منافی برای صاحبش به بار آورد، و او را در سیاستش موفق سازد، ولی بی شک در دراز مدت شیرازه های اجتماع را از هم می پاشد؛ این درست به فرد متقلبی می ماند که با چند بار تقلب در معاملات سرمایه ای می اندوزد، ولی هنگامی که تقلب و نیرنگ او گسترش یافت چرخهای اقتصادی از کار می افتد، و همه در گرداب ضرر و زیان فرو می روند. روی همین جهت بسیاری از افراد بی ایمان و بی بند و بار برای حفظ منافع دراز مدت خود سعی می کنند اصل امانت و احترام به قرار داد را در معاملات خود حاکم کنند، مخصوصاً در برنامه های اقتصادی در دنیای امروز از سوی شرکتهای مهم بیگانه این اصل رعایت می شود، تا با جلب اعتماد دیگران بتوانند منافع سرشار خود را تضمین کنند!

به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است: «الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الْغِنَى وَالْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ؛ امانت غنا و بی نیازی می آورد و خیانت سرچشمه فقر است».^۷

درست است که امانت و وفا دو مفهوم جداگانه اند، ولی با توجه به رابطه نزدیکی در میان این دو است می توان موقعیت یکی را از دیگری استفاده کرد، به همین دلیل در حدیثی از امام امیرالمؤمنین آمده است که فرمود: «الْأَمَانَةُ وَالْوَفَاءُ صِدْقُ الْأَفْعَالِ».^۸

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به نام عبدالرحمن بن سیّابه می گوید: «هنگامی که پدرم از دنیا رفت، وضع من بسیار در هم پیچید، بعضی از دوستان پدرم به من کمک کردند تا سر و سامان مختصری به زندگیم بدهم، سپس به حج مشرف شدم و به خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم، فرمود: می خواهم نصیحتی به تو کنم، عرض کردم فدایت شوم آماده پذیرشم، فرمود: «عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرِكُ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ هَكَذَا - وَ جَمَعَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ - قَالَ فَحَفِظْتُ ذَلِكَ عَنْهُ، فَكَرِّمْتُ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمًا؛ بر تو باد به راستگویی و ادای امانت تا این گونه شریک اموال مردم شوی (امام این جمله را

۷ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴.

۸ - غررالحکم، حدیث ۲۰۸۳.



فرمود) و انگشتانش را به یکدیگر جمع کرد و در هم فرو برد (اشاره به این که به این صورت در اموال مردم شریک خواهی بود) من این سخن را حفظ کردم و به آن عمل کردم چیزی نگذشت که زکات مال من سیصد هزار درهم شد.^۹

سپس امام به پاسخ کسانی می پردازد که آن حضرت را متهم به عدم آگاهی از اصول سیاست می کردند، می فرماید: «آنها را چه می شود؟! خداوند آنان را بُکشد! گاه شخصی که آگاهی و تجربه کافی دارد و طریق مکر و حيله را خوب می داند فرمان الهی و نهی پروردگار، او را مانع می شود، و با این که قدرت بر انجام این کار را دارد آشکارا آن را رها می سازد، (مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ! قَدْ يَرَى الْحَوْلُ^{۱۰} الْقَلْبُ^{۱۱} وَجَهَ الْحِيلَةَ وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهَيْهِ، فَيَدْعُهَا رَأَى عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا).

ولی آن کس که از گناه و مخالفت فرمان دین پروا ندارد، از فرصتی که پیش آمده استفاده می کند (و دست به هر کار خلافی می زند که در نظر ساده اندیشان تدبیر و سیاست است).

(وَ يَنْتَهِي^{۱۲} فُرْصَتَهَا مِنْ لَا حَرِيْجَةَ^{۱۳} لَهُ فِي الدِّيْنِ)؛ من اگر دست به کارهایی نمی زنم که دشمن را ناجوانمردانه از پای درآورم، و با استفاده از وسیله نامقدس به مقصود برسم به خاطر این نیست که از این امور آگاهی ندارم، بلکه بدین جهت است که من از خدا می ترسم، و در مناسباتم با همه کس، حتی با دشمن، به اصول عدالت و جوانمردی و تقوی پایبندم! من هدف را توجیه گر وسیله نمی دانم و رسیدن به پیروزی بر دشمن را به هر قیمت قبول ندارم، ولی دشمنان من به هیچ یک از این اصول پایبند نیستند، دست به هر کاری می زنند و هر جنایتی را جایز می شمردند، نه به خون بی گناهان احترام می گذارند و نه از ظلم و ستم پروا دارند و نه به پیمان و عهدشان وفا دارند، آنها تنها یک چیز را مهم می شمردند و آن رسیدن به اهداف نامشروع شان است، از هر طریق که میسر شود!

هنگامی که ساده لوحان، تحرکات آنها و احتیاطات مرا می بینند، آن را حمل بر عدم آگاهی من از اصول سیاست می کنند، حال آن که سیاستهای آمیخته با تقوی از سیاستهای تبهکاران و ظالمان و فرصت طلبان بی تقوا جدا است.

۹ - فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۱۳۴، (اندکی با تلخیص).

۱۰ - «حَوْل» (بر وزن ذرّت) از ماده «حول» به معنی دگرگون شدن چیزی است، و حَوْل به کسی می گویند که می تواند مسائل را زیر و رو کند و از تجارب مختلف در آن بهره گیری نماید، و سال را از این جهت «حَوْل» می گویند، که با گذشت آن مسائل دگرگون می شود.

۱۱ - قَلْب (بر وزن قُلُوب) از ماده قلب، آن هم به معنی دگرگونی است، و قَلْب به کسی می گویند که کارهای مختلف را زیر و رو می کند و چاره جویی می نماید، واطلاق واژه قلب برای آن عضو مخصوص، از این جهت است که دائماً در حرکت و تغییر و دگرگونی است.

۱۲ - «ینتهز» از ماده «انتهاز» به معنی اقدام به انجام کاری است، و در بسیاری از موارد مانند خطبه مورد بحث با فرصت همراه است و به معنی بهره گیری کامل از فرصتها است.

۱۳ - «حریجة» از ماده «حرج» (بر وزن کرج) به معنی جمع شدن و تنگ شدن است، و بعضی اصل آن را به معنی فشار معنوی حاصل از تحمّل مشقتها دانسته اند، این واژه (حرج) گاه به معنی گناه نیز می آید، و حریجة به معنای پرهیز از گناه است.



نکته

سیاستهای الهی و شیطانی!

تفاوت بین روشهای سیاسی از تفاوت دیدگاهها در مسأله حکومت ناشی می شود. آنها که حکومت را برای حفظ منافع شخصی یا گروهی می طلبند، سیاستی درخور آن دارند و آنها که حکومت را برای حفظ ارزشها می خواهند، سیاستی هماهنگ با آن دارند.

توضیح این که در گذشته حکومتهای دیکتاتوری بر محور افراد دور می زد و یک فرد قلدر زورمند و خود کامه، برای تأمین منافع شخصی خویش در جهت مال و مقام، با تکیه بر زور، بر مردم یک ناحیه یا یک کشور مسلط می شد، افرادی را به کار می گرفت که در حفظ قدرت او بکوشند و اصولی را محترم می شمرد که به تقویت پایه های حکومت او کمک کنند. در دنیای مادی امروز گرچه شکل حکومتها تغییر یافته، ولی ماهیت آنها با گذشته تفاوت چندانی ندارد، هر چند در این راه گروهها مطرحند. مثلاً در کشورهای بزرگ صنعتی دنیای امروز، احزابی تشکیل می شود که هر کدام حافظ منافع گروه معینی می باشد، سپس از هر وسیله ای برای جلب آراء بیشتر و دستیابی به حکومت بهره می گیرند، و هنگامی که به حکومت رسیدند افرادی را به کار می گیرند، که قدرت آنها را تحکیم کند و اصولی را به کار می بندند که منافع مادی گروهی آنها را تضمین نماید.

این متن کار حکومتها است، هر چند در حاشیه آن گاهی مسائلی مانند حقوق بشر، و آزادی انسانها، و گاه مسائل اخلاقی مطرح می شود، ولی هم خودشان و هم سایر مردم می دانند که اینها هرگز جدی نیست، و در تعارض با منافع گروهی کم رنگ و بی رنگ می شود.

به همین دلیل هرگاه یکی از مخالفانشان کمترین تخلفی از حقوق بشر مرتکب شود، و به اصطلاح پای خود را پس و پیش بگذارد داد و فریاد آنها بلند می شود، اما اگر دوستانشان، یعنی حامیان منافعشان، همه روز و همیشه این حقوق را پایمال کنند مورد اعتراض قرار نمی گیرند!

در برابر این نوع حکومت، حکومت انبیا و اولیاء الله است که نه بر محور منافع فرد دور می زند و نه منافع گروه معینی، بلکه اساس و پایه آن بر حفظ ارزشهای والای انسانی گذارده شده است.

گروه اول با صراحت می گویند که اخلاق و سیاست با یکدیگر جمع نمی شود، بنابراین فرمانروایی که خویشان را ملزم به رعایت اصول اخلاقی می داند، در حقیقت مغز سیاسی ندارد؛ و هرگز حاکمیتش دوام نخواهد یافت! هدف وسیله را توجیه می کند و هر آنچه در راه نیل به هدف دستاویز قرار گیرد نیک شمرده می شود!

در حالی که پیشوای گروه دوم می گوید: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛** من تنها برای تکمیل ارزشهای اخلاقی مبعوث شده‌ام.^{۱۴}



یا این که (لَوْ لَا ... مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبِ مَظْلُومٍ ...؛ اگر به خاطر این نبود که خداوند از دانشمندان امتها پیمان گرفته که در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند هرگز حکومت را نمی‌پذیرفتم.^{۱۵}

و در جایی دیگر می‌خوانیم: وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي (صلی الله علیه وآله وسلم): قیام من برای کسب قدرت و مقام نیست، من تنها می‌خواهم در میان مردم اصلاح کنم (و آنها را به راه حق و عدالت و ارزشهای والای انسانی بازگردانم).^{۱۶}

بدیهی است اصولی که بر سیاست گروه اول حاکم است، با اصول سیاسی شناخته شده از سوی گروه دوم کاملاً متفاوت، بلکه در تعارض است.

گروه اول به شهادت تاریخ به آسانی همه ارزشها را در پای حکومت خود قربانی کنند، و گروه دوم بارها و بارها حکومت و قدرت خود را فدای حفظ ارزشها کردند.

آنچه در خطبه بالا آمده در واقع تبلور همین معنی است، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: من به خوبی از تمام ریزه کاریهای سیاست مخرب باخبرم، و راههای پیروزی بر دشمن را دقیقاً می‌دانم و توانایی به کار بستن آنها را دارم، ولی می‌دانم که حفظ ارزشها هرگز اجازه بسیاری از این چاره جویی‌های سیاسی را که از اصول شیطانی سرچشمه می‌گیرد نمی‌دهد! من چشم به اوامر و نواهی الهی دوخته‌ام، هر جا به من اجازه پیشروی بدهد می‌روم، و هر جا مانع شود، باز می‌ایستم.

«به خدا سوگند معاویه از من سیاستمدارتر نیست، ولی او نیرنگ می‌زند و مرتکب گناه می‌شود، اگر نیرنگ و پیمان شکنی ناپسند و ناشایسته نبود من از سیاستمدارترین مردم بودم!» (وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَا كَرَاهِيَةَ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ).^{۱۷}

و در نقل دیگری از آن حضرت آمده است: لَوْلَا التَّقَى - یا - لَوْلَا الدِّينُ وَ التَّقَى لَكُنْتُ أَدْهَى الْعَرَبِ: «اگر دین و تقوی نبود، سیاستمدارترین عرب بودم، (اشاره به سیاستهای شیطانی است).^{۱۸}

به من می‌گویند: «پیروزی خود را در جور و ستم درباره کسانی که بر آنها حکومت می‌کنم، جستجو نمایم (گروهی از قدرتمندان صاحب نفوذ را بی حساب از بیت المال سیر کنم در حالی که گروهی از پاکدلان گرسنه و محروم بمانند) به خدا سوگند! تا عمر من باقی است و شب و روز برقرار است، و ستارگان آسمان طلوع و غروب دارند، هرگز به چنین کاری دست

۱۵ - نهج البلاغه، خطبه ۳.

۱۶ - بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۲۹.

۱۷ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۱۸ - شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۲۸.



نمی زنم (و برای حفظ حکومتم ارزشهای الهی و دینم را قربانی نمی کنم!) (تَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمُنُ وَكَيْتُ عَلَيْهِ؟ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ، مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا).^{۱۹}

اختلاف این دو دیدگاه در سیاستهای الهی و شیطانی سبب می شود که گاه افراد ناآگاه به حامیان سیاستهای الهی خرده بگیرند و اعمال آنها را بر ساده اندیشی و عدم آگاهی به فنون سیاست حمل کنند، غافل از این که آنها در عالم دیگری سیر می کنند که اصول و ضوابط حاکم بر آن جز این روش را اجازه نمی دهد!

مثلاً هنگامی که می شنوند علی (علیه السلام) در صفین بعد از آن که دشمن آب را به روی او بست و یاران امام (علیه السلام) دشمن را عقب راندند و شریعه فرات را در اختیار گرفتند، به پیشنهاد بعضی از یارانش که می گفتند: شما هم دستور دهید آب را به روی لشکر دشمن ببندند تا از پای درآیند، اعتنایی نکرد فرمود آبی را که خدا بر آنها حلال کرده از آنها منع نمی کند!^{۲۰} و هنگامی که می شنوند پیش از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیشنهاد کسانی که به هنگام محاصره قلعه های خیبر اصرار داشتند آب را به روی یهودیان ببندند وقتی ننهاد، تعجب می کنند.^{۲۱}

یا هنگامی که می شنوند «مسلم بن عقیل» با این که می توانست ابن زیاد را غافلگیرانه در خانه «هانی بن عروه» به قتل برساند، از این کار خودداری کرد و گفت: حدیث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به یادم آمد که از «ترور» منع فرموده است: (الْإِيْمَانُ قَيْدُ الْفِتْكَ)^{۲۲}، در شگفتی فرو می روند!

و نیز هنگامی که در تاریخ می خوانند علی (علیه السلام) در جنگ صفین از کشتن عمروعاص، موقعی که خود را کاملاً برهنه کرد، صرف نظر فرمود در حالی که اگر او را می کشت سرنوشت جنگ عوض می شد. می گویند این گونه کارها در میدان سیاست قابل قبول نیست و کسی که رفتاری این گونه دارد، سیاستمدار نیست.

همچنین اصرار بر پایبندی به عهد و پیمانها، حتی با دشمنان، که در قرآن مجید و احادیث اسلامی آمده است و اصرار بر حفظ امانت هر چند امانت شمشیر دشمن بوده باشد.^{۲۳}

تمام این امور ارزشی را با اصول سیاست سازگار نمی بینند، بلکه می گویند سیاستمدار ماهر آن است که از پیمانها و امانتها تا آنجا دفاع کند که به نفع او تمام می شود، و آنجا که به زیان او است باید به بهانه ای از عمل به تعهدات خود و امانتداری سرباز زند!

۱۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۲۰ - تاریخ طبری، ج ۳، صفحه ۵۶۹، در ضمن بیان تاریخ سال ۳۶ هجری.

۲۱ - سید المرسلین، جلد ۲، صفحه ۴۰۸، به نقل از سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۴۰.

۲۲ - یعنی ایمان کشتن غافلگیرانه (ترور) را ممنوع کرده است، و به مؤمن اجازه اقدام به چنین کاری نمی دهد، این در واقع یک اصل است و هیچ مانعی ندارد که بعضی از استثناهای محدود و معدود داشته باشد، (این حدیث را علامه مجلسی در بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴، و ج ۴۷، ص ۱۳۷ نقل کرده است).

۲۳ - به میزان الحکمه، ماده امانت، ح ۱۴۹۳ به بعد مراجعه شود.



این گونه افراد که در حال و هوای شرایط حاکم بر سیاستهای شیطانی زندگی می کنند هرگز به سیاستهای الهی که حفظ ارزشها در متن آن قرار دارد، نمی اندیشند.

برای یک «سیاستمدار الهی» پیروزی بر دشمن در درجه دوم اهمیت است و در درجه اول حفظ ارزشها مهم است، ارزشهایی که ماندنی است، و بهترین وسیله تکامل جامعه انسانی و پرورش انسانهای شایسته و تشکیل «حیات طیبه» است. این نکته نیز قابل توجه است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه هنگامی که به نمونه ای از جوانمردی «ابراهیم بن عبدالله» که از نواده های امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود اشاره می کند، می افزاید: آل ابی طالب از این جوانمردی ها (که بر پایه حفظ ارزشهای اسلامی بود) بسیار داشتند، چرا که آنها اهل دین بودند نه دنیا، و جهان مادی را تنها برای این می طلبیدند که ستون خیمه دین را به وسیله آن برپا کنند (نه برای خودکامگی و لذات زودگذر که سیاستمداران مادی طالب آن هستند).^{۲۴} این سخن دامنه بسیار گسترده ای دارد که باز هم در مناسبتهای دیگر این شاءالله به سراغ آن می رویم.

خطبه ۵۰

إِنَّمَا بَدَأَ وَفُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ، وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ؛ وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ، وَ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ فَيَمَزَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، وَ يَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى».

آغاز پیدایش فتنه ها پیروی از هوا و هوسها و بدعتهایی است که با کتاب خدا مخالفت دارد و گروهی (چشم و گوش بسته یا هواپرست آگاه) به پیروی آنان برمی خیزند و برخلاف دین خدا از آنها حمایت می کنند. اگر باطل از آمیختن با حق جدا می گردید بر کسانی که طالب حَقِّد پوشیده نمی ماند. و اگر حق از آمیزه باطل پاک و خالص می شد زبان دشمنان و معاندان از آن قطع می گشت. ولی بخشی از این گرفته می شود و بخشی از آن و این دو را به هم می آمیزند و اینجا است که شیطان بر دوستان و پیروان خود مسلط می شود. و «تنها کسانی که مشمول رحمت خدا بودند» از آن نجات می یابند.

شرح و تفسیر

فتنه نتیجه پیروی از هوای نفس

در این که تاریخ صدور این خطبه چه زمانی بوده و در چه شرایط و حال و هوایی امام (علیه السلام) این خطبه را ایراد فرموده است در میان دانشمندان گفتگو است. بعضی معتقدند که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شش روز پس از رسیدن به خلافت این خطبه را

۲۴ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۱۴.



ایراد فرمود در حالی که بعضی آن را مربوط به زمانی می دانند که نتیجه حکمیت در ماجرای صفین اعلام شد و البته محتوای خطبه با هر دو سازگار است هم با آغاز خلافت و هم با پایان زشت و ننگین مسأله حکمیت. با توجه به این سخن به سراغ شرح و تفسیر خطبه می رویم.

امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه به سرچشمه پیدایش فتنه ها در جوامع اسلامی می پردازد که هم، زمان بعد از رحلت رسول الله را شامل می شود و هم ماجراهایی همچون واقعه جمل و صفین و نهروان راه و دقیقاً دست روی سرچشمه و نکته اصلی می گذارد، می فرماید: «آغاز پیدایش فتنه ها پیروی از هوی ها و هوسها و بدعتهایی است که با کتاب خدا مخالفت دارد»؛ (إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ،^{۲۵} يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ)، آری ریشه اصلی فتنه ها دو چیز است: پیروی از هوای نفس و احکام دروغین خودساخته که مخالف کتاب خداست و بی شک اگر احکام قرآن در میان مردم حاکم باشد و اصالت قوانین اسلام حفظ شود و بدعتهای ناروا در دین خدا نگذارند و همچنین در اجرای قوانین ناب الهی هوی و هوس را حاکم نکنند فتنه ای پیدا نخواهد شد؛ چرا که این قوانین مجری عدالت و حافظ حقوق همه مردم و بیانگر وظائف است، فتنه آن زمان شروع می شود که فزون طلبی ها آشکار گردد و قوانین الهی در مسیر مطامع شخصی تحریف شود. حق و عدالت زیر پا بماند و افراد و گروهها وظائف الهی خود را فراموش کنند و به بدعتها روی آورند.

در واقع آنجا که با تحریف و تفسیرهای غلط به هوی و هوس خود می رسند به سراغ آن می روند و هر جا نیاز به جعل احکام تازه ای دیدند دست به دامن بدعت می زنند، درست است که آن بدعتها نیز از هوی و هوسها سرچشمه می گیرد ولی هوی و هوس و تمایلات شیطانی گاه در نحوه تفسیر و اجرای احکام الهی نفوذ می کند و گاه به صورت بدعتها و احکام مجعول. و به همین دلیل در کلام امام (علیه السلام) از یکدیگر جدا شده اند.

به عنوان مثال می توان به فتنه «بنی امیه» که در اسلام از بزرگترین فتنه ها محسوب می شود اشاره کرد. آنها برای رسیدن به حکومت خود کامه خویش بر مرکب هوی و هوس سوار شدند و تا آنجا که توانستند در احکام اسلام تفسیر و توجیه نادرست روا داشتند و آنها را به سود منافع شخصی خود توجیه نمودند و هر جا امکان نداشت دست به بدعت جدیدی زدند. «معاویه» خلافت اسلامی را با نیرنگ به چنگ می آورد و بر اساس بدعتی جدید آن را در خاندان خود موروثی می کند، «زید» را برادر خود می خواند و برای یزید در حیات خود از مردم بیعت می گیرد و سب و دشنام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را که پاکترین و آگاهترین و بزرگترین شخصیت اسلام بعد از پیغمبر خدا بود در قلمرو حکومت خود، سنت می شمرد، خود و یارانش در ریختن خون عثمان شرکت می کنند و سپس به خونخواهی او برمی خیزند.^{۲۶}

۲۵ - «تبتدع» از ماده «بدعت» به معنی کار نوظهور و بی سابقه است و هنگامی که در امور دینی به کار برود به معنی احکام و قوانینی است که برخلاف کتاب الله و سنت پیامبر وضع می شود.

۲۶ - در این زمینه به کتاب «الغدیر» جلد ۱۰ مراجعه شود.



سپس می افزاید: «و گروهی چشم و گوش بسته و نادان، یا هواپرست آگاه به پیروی آنان برمی خیزند و از هوی ها و هوسها و بدعتهای آنان برخلاف دین خدا حمایت می کنند». (وَيَتَوَلَّى^{۲۷} عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَيَّ غَيْرِ دِينِ اللَّهِ)، در جمله بعد اشاره به ابزار این کار شده. ابزاری که در تمام طول تاریخ از سوی همه هواپرستان و جنایتکاران مورد استفاده قرار گرفته و به صورت یک سنت همیشگی درآمده است و آن این که آنها همیشه برای رسیدن به مقاصد خود حق و باطل را به هم می آمیزند و حق را سپری برای حمایت از باطل و یا پوسته شیرین و جالبی برای پنهان کردن زهر باطل قرار می دهند، می فرماید: «اگر باطل از آمیختن با حق جدا می گردید بر کسانی که طالب حقت پوشیده نمی ماند، و اگر حق از آمیزه باطل پاک و خالص می شد زبان دشمنان و معاندان از آن قطع می گردید». (فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ الْمُرْتَادِينَ^{۲۸}، وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ)؛ چه تعبیر جالب و گویایی، باطل اگر در شکل اصلیش نمایان شود خریداری ندارد و حق اگر به صورت خالص عرضه شود زبان بهانه جویان را قطع می کند؛ لذا بدیهی است نه حق خالص مشکل هواپرستان را حل می کند، چرا که منافع آنها در باطل نهفته است، و نه باطل خالص آنها را به مقصد می رساند؛ چرا که مردم از آنها حمایت نخواهند کرد و اینجاست که به سراغ آمیختن حق و باطل می روند؛ همان چیزی که تمام سیاستهای مخرب دنیا را می توان در آن خلاصه کرد.

امام (علیه السلام) در این مورد می فرماید: «ولی بخشی از این گرفته می شود و بخشی از آن، و این دو را به هم می آمیزند، و در اینجا است که شیطان بر پیروان و دوستان خود مسلط می شود و تنها کسانی که مشمول رحمت خدا بوده اند از آن نجات می یابند!»

(وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ^{۲۹}، وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرَجَانِ فَهَذَا لَكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَيَّ أَوْلِيَاءِهِ، وَ يَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى»).

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که آمیختن حق و باطل به یکدیگر مانع از شناخت باطل نیست هر چند به دقت و کنجکاوای یا پرسش از آگاهان نیاز دارد. به همین دلیل امام (علیه السلام) می فرماید: در گیرودار آمیزش حق و باطل شیطان بر دوستان و پیروانش چیره می شود و خداجویان حق طلب از خطر گمراهی در این گونه جریانات درامانند.

۲۷- «بَتَوَلَّى» از ماده «تَوَلَّى» به معنی پیروی کردن است. و گاه به معنی نزدیک شدن و سلطه بر چیزی و یا پست و مقامی می آید، ولی اینجا همان معنای اول مورد نظر است.

۲۸- «مُرْتَادِينَ» از ماده «ارْتَاد» به معنی طلب کردن چیزی است و در خطبه بالا به معنی طلب کردن حق آمده است.

۲۹- «ضِعْفٌ» (بر وزن حرص) به معنی دسته ای از جوهای نازک مانند ساقه گندم و جو یا رشته های خوشه خرما است و به معنی بسته هیزم یا گیاه خشکیده نیز آمده است و گاه به خوابهای آشفته و درهم اطلاق می شود. و در خطبه بالا به معنی بخشی از چیزی آمده است.



در واقع آمیزش حق و باطل چراغ سبزی است برای هوی پرستان و بهانه ای است برای پیروان شیطان که وجدان خود را فریب دهند و در برابر دیگران استدلال کنند که ما به این دلیل و آن دلیل (اشاره به قسمتهایی از حق که با باطل آمیخته شده) این راه را برگزیده ایم.

آری مستضعفین فکری و ساده لوحان ممکن است در این میان ناآگاهانه در دام شیطان بیفتند، در حالی که آنها نیز اگر رهبر و راهنمایی برای خود انتخاب می کردند گرفتار چنین سرنوشتی نمی شدند. به این ترتیب مردم در برابر آمیزش حق و باطل به سه گروه تقسیم می شوند:

گروه اول همان «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَىٰ»^{۳۰} و به تعبیر دیگر حق طلبان آگاه و مخلصند که به لطف پروردگار از توطئه های شوم فتنه جویان دراماند.

گروه دوم هوی پرستان بهانه جو هستند که می خواهند به بهانه حق در راه باطل گام بگذارند و در واقع نیمه آگاهند و با پای خود در دام شیطان می روند.

گروه سوم افراد ساده لوحی هستند که تشخیص حق از باطل در این آمیزه خطرناک برای آنها مشکل است و ناآگاهانه گرفتار دام شیطان می شوند مگر این که در پناه رهبر آگاه و فرزانه ای جای گیرند.

شبهه همین معنی در خطبه ۳۸ ذکر شده است، آنجا که امام (علیه السلام) شبهه را تفسیر می فرماید و راه نجات از آن را نشان می دهد و می گوید: شبهه را از این رو شبهه نام نهاده اند که شباهت به حق دارد اما اولیاءالله گرفتار آن نمی شوند، چرا که نور یقین در اینجا راهنمای آنها است ... ولی دشمنان خدا بر اثر گمراهی در دام شبهات گرفتار می شوند.

نکته ها

۱- ریشه فتنه ها

تاریخ اسلام مخصوصاً تاریخ قرن اول و دوم مملوّ از فتنه های شگفت انگیز و دردناک است که زحمات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و یاران مخلص او را تا حدّ زیادی بر باد داد و اگر این فتنه ها نبود و اسلام در همان مسیری که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای آن تعیین فرموده بود پیش می رفت امروز جهان دیگری داشتیم. مخصوصاً در بیست و پنج سال بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) فتنه ها غوغا می کرد. هنگامی که امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در سال ۳۵ هجری به خلافت ظاهری رسید تلاش فوق العاده ای برای بازگرداندن اسلام به مسیر اول نمود؛ ولی دامنه فتنه آن قدر گسترده شده بود که از هر طرف به اصلاح آن می پرداخت از سوی دیگر آشکار می شد. در سالهای آخر خلافت عثمان همه چیز دگرگون شد و تمام ارزشهای اسلامی زیر سؤال رفت و سنت ها و ارزشهای عصر جاهلیت کاملاً زنده شد و بازماندگان لشکر شرک و نفاق همه جا در صحنه ظاهر

۳۰ - این جمله اقتباس از آیه ۱۰۱ سوره انبیاء (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ) می باشد که به دنبال آیات مربوط به جهنم آمده و اشاره به این دارد که این گروه در جهنم گرفتار نمی شوند و از آنجا که فتنه های دنیا جهنم دنیا محسوب می شود امام (علیه السلام) می فرماید این گروه در دنیا نیز گرفتار فتنه های شیاطین نمی شوند.



شدند و پست های کلیدی را گرفتند و همین امر کار را بر امام (علیه السلام) دشوار و پیچیده کرد. درست است که امام (علیه السلام) در سایه مجاهدات مستمر و جانکاهش بار دیگر ارزشها را زنده فرمود؛ ولی متأسفانه فتنه ها خاموش نشد و شهادت امام (علیه السلام) که به دست همین فتنه جویان شیطان صفت انجام گرفت از ادامه راه جلوگیری کرد.

سپس در دوران حکومت معاویه و یزید و سایر حکام شجره خبیثه اموی فتنه ها آشکارتر گشت. خونهای بی گناهان ریخته شد، بدعت ها آشکار شد، هوی و هوس حاکم گردید و در عصر بنی عباس به اوج خود رسید و اسلام راستین در چنگال این خودکامگان گرفتار شد و اعمالی از حکام این دو سلسله (بنی امیه و بنی عباس) سر زد که هیچ شباهتی به اسلام نداشت با این که متأسفانه لقب خلیفه رسول الله را یدک می کشیدند.

اگر به ریشه این فتنه ها بنگریم به صدق کلام امام (علیه السلام) در خطبه بالا کاملاً پی می بریم که ریشه این فتنه ها عمدتاً دو چیز بود: پیروی از هوی و هوسهای شیطانی و بدعت گذاری در دین خدا. در همه جا این دو اصل به چشم می خورد، گروهی از فتنه جویان به اصل نخست تمسک می جویند و گروهی به اصل دوم و گروهی به هر دو و شرح این سخن حتی در یک کتاب نمی گنجد و از این دیدگاه به بررسی مجددی در تاریخ آن قرون نیاز دارد.

۲- سیاستهای شیطانی

از جمله شگفتی ها این است که اصول سیاستهای خودکامگان در طول تاریخ تقریباً یکسان است. در چند هزار سال قبل، فرعون - به نقل قرآن مجید - از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده می کرد، (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا)؛^{۳۱}

امروزه نیز در تمام دنیای استکباری این اصل به قوت خود باقی است و همچنان ادامه دارد. با هر وسیله ای که بتوانند در میان ملتها ایجاد اختلاف می کنند تا پایه های حکومتشان مستحکم شود.

مسأله آمیختن حق و باطل یکی از آن اصول است که همواره در سیاست های مخرب ظالمان و طاغیان به چشم می خورد. آنها همیشه پوشش هایی از حق و شعارهایی از عدالت و اصول انسانی را عنوان کرده و کارهای شیطانی خود را در زیر این پوشش ها انجام می دهند.

در حالات شاهان ظالم می خوانیم که گاه ناله پیرزنی آنها را چنان بی قرار می کرده است که هر بیننده ای خیال می کرد چنان وجدان قوی و نیرومندی دارند که با شنیدن این ناله زیر و رو شده اند، و این سخن دهان به دهان می گشت (داستان زنجیر عدالت انوشیروان، و خانه پیرزن در کنار قصر او، و داستانهایی دیگر از این قبیل در حالات خلفا و شاهان در کشورهای اسلامی و غیر آن کم نیست) همه اینها پوشش هایی بود برای مظالم آنان!

۳۱ - سوره قصص، آیه ۴.



آنها به خوبی می دانستند که باطل و ناحق به صورت خالص در هیچ جامعه ای خریدار ندارد، بنابراین چاره ای جز این نیست که گوشه هایی از مظاهر حق را با باطل خود بیامیزند!

از آنجا که سیاست های شیطانی در عصر ما بیش از هر زمان دیگری پیچیده و مرموز است، آمیزش حق و باطل نیز به صورت مرموزتری درآمده است. سیاستمداران بزرگ دنیا چنان خواسته های نامشروعشان را در پوسته ای از حق می پوشانند که تشخیص آن به آسانی ممکن نیست.

عناوینی مانند حقوق بشر، حقوق حیوانات، روز کارگر، روز مادر، پزشکان بدون مرز، عفو بین الملل، تأسیس مراکز خیریه و کمک به گرسنگان و محرومان و جنگ زدگان و اعطای پناهندگی سیاسی به گروهی از آوارگان و عناوین فراوان دیگری از این قبیل، همه ابزار فریب افکار عمومی اند. آنان چنان با آب و تاب از آن صحبت می کنند که حتی بعضی از هوشمندان به راستی باور کرده اند که دنیای امروز راه انبیا را می پوید! و از طریق دیگر به هدف انبیا نزدیک می شود!

حتی این گروه ساده لوح کتاب یا کتابهایی در این زمینه نوشتند، یعنی که دنیای امروز راه انبیا را طی کرده است و به مسائلی که آنها توصیه کرده اند تا حدود زیادی جامه عمل پوشانیده است! غافل از این که اینها همه پوششی است برای مظالم سردمداران سیاست دنیا.

برای این که تصور نشود این سخن از یک مطالعه بدبینانه سرچشمه می گیرد کافی است که نگاهی بیفکنیم به عملکرد آنها و دوگانگی و چندگانگی آن در پیاده کردن اصول بظاهر انسانی در نقاط مختلف دنیا.

آنها در حالی که به خاطر کشته شدن یک سگ در مطالعات فضایی روسها فریاد بلند کرده بودند، در ویتنام نه فقط انسانها را مانند برگ خزان بر روی خاک می ریختند، بلکه بخش عظیم جنگل های آن کشور سرسبز را با تمام جانداران و حیوانات و پرندگانش به آتش کشیدند و سوزاندند تا مبادا آوارگان ویتنامی در آنجا پناه بگیرند.

آنها در حالی که از دمکراسی حمایت می کنند هر جا که آراء مردم برخلاف منافع نامشروعشان باشد با یک کودتای نظامی همه چیز را در هم می ریزند، همان گونه که در الجزائر کردند، و آنجا که حکومت های سبک قرون وسطایی حافظ منافعشان است با آنها مدارا می کنند و دوست و هم پیمانند.

آری در جهان سیاست وضع چنین است و از آن به خوبی صدق کلام مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه بالا روشن می شود که فرمود: فتنه جویان بخشی از حق را با بخشی از باطل می آمیزند و دامهای شیطان را می گسترانند تا توده های ساده اندیش را به دام بیندازند!



خطبه ۷۶

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً [عبدًا] سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى، وَ دُعَى إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا، وَ أَخَذَ بِحُجْزَةِ هَادٍ فَفَنَجَا. رَاقِبَ رَبَّهُ، وَ خَافَ ذَنْبَهُ، قَدَّمَ خَالِصًا، وَ عَمِلَ صَالِحًا. اِكْتَسَبَ مَذْخُورًا، وَ اجْتَنَّبَ مَحْذُورًا، وَ رَمَى غَرَضًا، وَ أَحْرَزَ عِوَضًا. كَابَرَ هَوَاهُ، وَ كَذَّبَ مُنَاهُ. جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ، وَ التَّقْوَى عُدَّةَ وَقَاتِهِ. رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ، وَ لَزِمَ السَّمْحَةَ الْبَيْضَاءَ. اغْتَنَمَ الْمَهْلَ، وَ بَادَرَ الْأَجَلَ، وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ.

خدا رحمت کند کسی را که چون سخنان حکیمانه ای را بشنود، خوب فراگیرد و هنگامی که به سوی هدایت ارشاد گردد، پذیرا شود؛ دست به دامن هادی و رهبری زند و (در پرتو هدایتش) نجات یابد. از مراقبت پروردگارش غفلت نوزد و از گناهان خود بترسد. اعمال خالصی از پیش فرستد و کارهای نیک به جا آورد. ذخیره ای برای آخرت فراهم سازد و از گناهان بپرهیزد. هدف را درست نشانه گیری کند و کالای گرانبهای آخرت به دست آورد. با خواسته های دل بجنگد و آرزوهای نابجا را رها سازد. صبر و استقامت را مرکب راهوار نجات خویش قرار دهد و تقوا را وسیله (آرامش به هنگام) وفاتش بشمرد. در راه روشن، گام نهد و جاده آشکار حق را ادامه دهد. این چند روز زندگی را غنیمت شمرد و پیش از آن که اجلش فرا رسد، خویش را آماده کند و از اعمال نیک توشه برگیرد.

شرح و تفسیر

بیست گفتار گرانبها

امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه می فرماید: «خدا رحمت کند کسی را که چون سخن حکیمانه ای را بشنوند، خوب فرا گیرد و هنگامی که به سوی هدایت ارشاد گردد، پذیرا شود، دست به دامن هادی و رهبری زند و (در پرتو هدایتش) نجات یابد، از مراقبت پروردگارش، غفلت نوزد و از گناهان خود بترسد.» (رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا^{۳۲} فَوَعَى^{۳۳} وَ دُعَى إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا، وَ أَخَذَ بِحُجْزَةِ^{۳۴} هَادٍ فَفَنَجَا. رَاقِبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ).

امام (علیه السلام) در بیان این پنج وصف، در واقع مقدمات کار راهیان قرب الی الله و سالکان مسیر تقوا و خودسازی را بیان فرمود؛ چه اینکه در آغاز راه، نخست گوش شنوا لازم است که حقایق را بشنود و در خود جای دهد و سپس گام برداشتن به سوی

۳۲- «حُكْمٌ» در اینجا به معنای سخن حکمت آمیز است.

۳۳- «وَعَى» از ماده «وَعَى» (بر وزن سعی) به معنای حفظ کردن چیزی است و «أُذِنٌ وَاعِيَةٌ» کنایه از آن است که انسان مطالبی را که می شنود، به خوبی پذیرا شود.

۳۴- «حُجْزَةٌ» از ماده «حَجَزَ» (بر وزن عجز) به معنای نگهداری و مانع شدن است و از آنجا که شال و کمر بند، لباس را محکم نگه می دارد «حُجْزَةٌ» بر آن اطلاق می شود.



دعوت کننده الهی برای فهم بیشتر، و به دنبال آن، دست زدن به دامن یک هدایتگر و انتخاب رهبر و راهنما و در پی آن، خدا را در همه جا حاضر و ناظر خویش دانستن و از گناه و خطا ترسیدن است. کسی که این پنج فضیلت را به دست آورد مقدمات سفر را کامل کرده و آماده حرکت است.

درست است که خداوند انسان را با فطرت الهی آفریده و چراغ روشنی به نام «عقل» در اختیار او گذارده، ولی بدون شک پیمودن این راه، تنها به کمک عقل و فطرت امکان پذیر نیست، هم دعوت کننده الهی لازم است و هم داشتن دلیل و راهنما و استاد و مربی.

ناگفته پیداست که منظور از راهنما و منجی، که در این جمله ها به آن اشاره شده، «پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام)» است و کسانی که از آنها سخن می گویند و بسوی آنها دعوت می کنند؛ نه افراد بدعت گذاری که خود را به عنوان «شیوخ تصوف» نام نهاده اند که آنها خودشان در تاریکی و ظلمات گام بر می دارند؛ چه جای اینکه بخواهند «خضر طریقت و راهنمای حقیقت» شوند.

تأثیر احساس مراقبت الهی و ترس از گناه، در ضبط نفس و مبارزه با هوا و هوس و مقاومت در مقابل شهوات، بر کسی پوشیده نیست.

سپس هنگامی که مقدمات حرکت آماده شد و بار سفر را بست، برنامه های عملی شروع می شود؛ امام (علیه السلام) در این قسمت اضافه می فرماید: «آن کس که اعمال خالصی از پیش فرستد و کارهای نیک بجا آورد؛ ذخیره ای برای آخرت فراهم سازد و از گناهان بپرهیزد، هدف را درست نشانه گیری کند و (در نتیجه) کالای گرانبهای آخرت را به دست آورد؛ با خواسته های دل بجنگد و آرزوهای نابجا را رها سازد.» (قَدَّمَ خَالِصًا، وَ عَمِلَ صَالِحًا، اِكْتَسَبَ مَذْخُورًا، وَ اجْتَنَّبَ مَحْذُورًا، وَ رَمَى غَرَضًا^{۳۵} .

اَحْرَزَ عَوْضًا. كَابِرٌ^{۳۶} هَوَاهُ، وَ كَذَّبَ مُنَاهُ).

امام (علیه السلام) در این بخش، از صفات مؤمنان سعادتمند، نخست روی عمل خالص و صالح تکیه فرموده است. همان گونه که امام صادق (علیه السلام) در تعریف آن می فرماید: «همان عملی است که انسان نمی خواهد احدی او را بر آن مدح کند جز خدا و معنای اخلاص در آیه شریفه: «وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^{۳۷} نیز همین است» (الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي

لَا تُرِيدُ أَنْ يَمْدَحَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ).^{۳۸}

۳۵ - «غَرَضٌ» (بر وزن مرض) به معنای هدفی است که به هنگام تیراندازی آن را نشانه گیری می کنند و به معنای مقصود و حاجت نیز می آید؛ ولی در روایتی «غَرَضٌ» (با عین بدون نقطه) آمده است که به معنای متاع زودگذر دنیاست.

۳۶ - «کابِر» از ماده «مُکابره» به معنای منازعه و مبارزه می باشد و گاه به منازعات علمی که هدف از آن غلبه بر طرف مقابل است، نه تحقیق حقی، نیز گفته می شود و در اینجا منظور همان معنای اول است.

۳۷ - سوره بینه، آیه ۵.

۳۸ - کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶.



تفسیرهای دیگری برای اخلاص شده است که لازم و ملزوم یکدیگر به نظر می‌رسد. گاه گفته‌اند: «اخلاص» به معنای پوشیده داشتن عمل از خلاق و پاک نمودن آن است از علایق. و گاه گفته‌اند: «اخلاص»، خارج کردن خلق است از معامله با خالق.

و گاه گفته‌اند: حقیقت «اخلاص» آن است که انسان در برابر عمل خود، پاداشی نخواهد، نه در دنیا نه در آخرت؛ تنها به خاطر عشق به پروردگار اعمال خود را انجام دهد. البته این بالاترین درجه اخلاص است که امیرمؤمنان (علیه السلام) در حدیث معروف به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَا خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ خداوندا! تو را به خاطر چشم داشت بهشتت عبادت نکردم و نه به خاطر ترس از آتشت؛ بلکه تو را شایسته عبادت دیدم و پرستیدم!»^{۳۹}

به دنبال اخلاص و عمل صالح، سخن از ذخیره کردن و اندوختن برای «یوم القیامه» است و در واقع بالاترین و بهترین ذخیره، همان اعمال خالص و صالح است.

از آنجا که گاه اعمال خالص و صالحی از انسان سر می‌زند، ولی گناهان بعدی سبب حبط و نابودی آنها می‌شود، دستور به اجتناب محذور و پرهیز از گناه می‌دهد تا ذخایر اعمال صالح در جای خود محفوظ بماند.

و نیز از آنجا که اقبال به دنیا، انسان را از ذخیره اعمال صالح باز می‌دارد و پیروی از هوای نفس، از موانع مهم راه است و آرزوهای دور و دراز سدّ این راه است، در دنباله این سخنان به رها کردن زرق و برق دنیا و مبارزه با هوای نفس و تکذیب و پرهیز از آرزوهای دراز، دعوت می‌فرماید.

به این ترتیب در این «هشت صفت» که به دنبال صفات پنج گانه بخش اول آمده، سخن از اعمال خالص و صالحی است که بتوان آنها را از آفات گوناگون حفظ کرد و برای روز رستاخیز ذخیره نمود.

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تکمیل می‌کنیم، آنجا که فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي...

لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَ لَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ شَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَ لَمْ أُعْطِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي... لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَ كَفَلْتُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ رِزْقَهُ؛ خداوند متعال

می‌فرماید: سوگند به عزّت و جلالم!... که هیچ بنده ای خواست و هوای خویش را برخواست و هوای من مقدّم نمی‌دارد، مگر این که کار او را پراکنده می‌سازم و دنیایش را بر او مشتبه می‌کنم و قلبش را به آن مشغول می‌سازم و جز آنچه مقدر کرده‌ام، به او نخواهم داد و سوگند به عزّت و جلالم!... هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خودش مقدّم نمی‌شمرد، مگر این که فرشتگانم را به حفظ او دستور می‌دهم و آسمانها و زمین ها را کفیل روزی او می‌سازم.»^{۴۰}

۳۹ - بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۷۸.

۴۰ - کافی، جلد ۲، صفحه ۳۳۵.



و سرانجام در آخرین بخش از سخنان امام (علیه السلام) در این خطبه، که به هفت وصف دیگر، از صفات مؤمنان صالح و سعادت‌مند اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «کسی که صبر و استقامت را مرکب راهوار نجات خویش قرار دهد و تقوا را وسیله (آرامش به هنگام) وفاتش بشمرد، در راه روشن گام نهد، و جاده آشکار حق را ادامه دهد، این چند روز زندگی را غنیمت شمرد و پیش از آنکه اجلش فرا رسد خویش را آماده کند، و از اعمال نیک توشه بگیرد.» (جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةً^{۴۱} نَجَاتِهِ، وَ التَّقْوَى عُدَّةً وَفَاتِهِ رَكْبَ الطَّرِيقَةِ الْغُرَاءِ^{۴۲} وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ^{۴۳}. اغْتَنَمَ الْمَهْلَ^{۴۴} وَ بَادَرَ الْأَجَلَ، وَ تَرَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ).

در واقع امام (علیه السلام) در بیان این هفت صفت - که از چهاردهمین وصف شروع و به بیستمین آن خاتمه می‌یابد - نظری به سالکان سیر الی الله و راهیان راه قرب پروردگار افکنده، شرایط و وسایل مختلف آنها را بیان می‌فرماید. این راهیان، قبل از هر چیز نیاز به مرکب راهوار نجات بخشی دارند که توان پیمودن فراز و نشیب های این جاده پر پیچ و خم را داشته باشد. چه مرکبی بهتر از صبر و شکیبایی و استقامت که همیشه و در همه جا سبب نجات و رهایی است. از سوی دیگر، هر مسافری وسایل و ابزاری باید با خود بردارد که نیازهای او را در تمام مسیر راه برطرف سازد، امام (علیه السلام) تقوا را به عنوان وسیله راه برای وفات ذکر کرده است.

در مرحله بعد، شناخت جاده وسیع و روشن و سپس ادامه حرکت از آن جاده لازم است که با جمله های «رَكْبَ الطَّرِيقَةِ الْغُرَاءِ وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ» به آن اشاره فرموده است. در واقع جمله اول اشاره به انتخاب راه است و جمله دوم اشاره به ادامه راه و عدم انحراف از آن در تمام طول مسیر است؛ آن هم جاده ای که در واقع شاهراه باشد. از سوی دیگر، این راهیان در آغاز سفر و در منزلگاههایی که در وسط راه دارند فرصت زیادی برای آماده کردن مرکب و وسیله و مانند آن ندارند، به همین دلیل امام (علیه السلام) با جمله های «اغْتَنَمَ الْمَهْلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ» به آنها هشدار می‌دهد که فرصت را غنیمت شمرند و لحظه لحظه ها را ارج نهند و قبل از آنکه اجل گریبان آنها را بگیرد، بر آن پیشی گیرند. سرانجام به مسأله زاد و توشه این راه اشاره می‌فرماید که همان اعمال صالح است. باید در چند روزه عمر که فرصتی در دست است، آن را فراهم سازند.

۴۱- «مَطِيَّة» به معنای مرکب راهوار و سریع السیری است که سرکشی نمی‌کند، و انسان را به بیراهه نمی‌کشد.

۴۲- «غُرَاء» صیغه مؤنث «اغر» به معنای هر چیز سفید است، سپس به هر چیزی که درخشندگی ظاهری یا معنوی داشته باشد، اطلاق شده است و منظور از «طریقه غرأ» جاده های روشن و خالی از انحراف است.

۴۳- «مَحَجَّة» از ماده «حج» در اصل به معنای قصد کردن است و از آنجا که راه مستقیم و آشکار انسان را به مقصود می‌رساند، واژه «محجّه» به چنین راههایی اطلاق شده است.

۴۴- «مَهْل» معنای اسم مصدری دارد و به معنای رفق و مدارا آمده است. و از آنجا که فرصت ها زمینه های رفق و مدارا است، این واژه به معنای فرصت به کار می‌رود؛ در خطبه بالا اشاره به فرصت هایی است که خداوند به بندگان، برای اصلاح عمل خویش و عمل صالح داده است که انسان ها باید آن را غنیمت بشمرند.



نکته

صبر و اغتنام فرصت

«صبر» یک حالت نفسانی است که انسان با کمک آن می تواند در مقابل انواع مشکلات بایستد؛ ایستادگی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت پروردگار است، که در این صورت آن را «صبر بر اطاعت» می گویند و مقاومت در برابر مشکلاتی که هوا و هوسهای سرکش نفس و شهوات بر می انگیزد، که در این صورت آن را «صبر بر معصیت» می گویند و مقاومت در برابر مشکلاتی که از سوی مصایب و بیماریها و تنگناهای زندگی رخ می دهد، که در این صورت آن را «صبر بر مصیبت» می نامند. در واقع این صفت است که انسان را در طریق تقوا پیش می برد و به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام): «صبر در برابر ایمان، همچون سر است در برابر تن»^{۴۵}

در حدیث عبرت انگیزی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَنَالُ الْمُلْكَ فِيهِ إِلَّا بِالْقِتْلِ وَ النَّجْبِ وَ لَا الْغِنَى إِلَّا بِالْغَضَبِ وَ الْبُخْلِ، وَ لَا الْمَحَبَّةَ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَ اتِّبَاعِ الْهُوَى؛ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ وَ صَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَى، وَ صَبَرَ عَلَى الْبُغْضَةِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ، وَ صَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ، آتَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صَدِيقًا مِمَّنْ صَدَّقَ بِي؛ زَمَانِي فَرَأَى أَنَّ حُكُومَتَ جَزْءٍ بِرِيحَتِنِ خُونِ بِي گناهان و ظلم و ستم، میسر نخواهد شد و غنا جز به غضب و بخل حاصل نشود و جلب محبت مردم جز به خارج شدن از موازین دین و پیروی از هوای نفس فراهم نمی گردد؛ کسی که آن زمان را درک کند و بر فقر صبر نماید در حالیکه توانایی بر غنا (از طریق ظلم و گناه) دارد و همچنین بر بغض و کینه مردم صبر کند در حالی که قادر بر جلب محبت (از طریق پیروی از هوای نفس) می باشد و نیز خواری را تحمل نماید، در حالی که توانایی بر عزت و قدرت (از طریق حرام) را دارد، خداوند پاداش پنجاه صدیق از کسانی که مرا تصدیق کردند، به او می دهد.»^{۴۶}

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) مخصوصاً تأکید بر غنیمت شمردن فرصت و پیشی گرفتن بر اجل نموده است؛ چرا که فرصتها همچون ابرها به سرعت در گذرند و انجام کارهای مثبت همیشه در معرض موانع گوناگون قرار دارند؛ در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَادِرْ فَإِنَّهُ مَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ؛ هنگامی که تصمیم بر کار خیری گرفتی شتاب کن! چرا که نمی دانی چه پیش می آید.»^{۴۷}

۴۵ - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۱.

۴۶ - کلمات قصار، کلمه ۸۲.

۴۷ - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۲.



و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که فرمود: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صَلَاةٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَيُيَادِرُ لَأَيِّكُفَاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ هَنَاقِي كِي كسي از شما تصميم بر كار خير و يا عطا و بخشش بگيرد، مراقب باشد كه در طرف راست و چپ او دو شيطان است. در انجام آن شتاب كند، مبدا او را از آن كار باز دارد.»^{۴۸}

خطبه ۱۱۰

بخش اول: إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ؛ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ؛ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمَلَّةُ؛ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ؛ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ؛ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيرَحِّضَانِ الذَّنْبَ، وَصَلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ، وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجْلِ؛ وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ؛ وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ؛ وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ.

برترین وسیله ای که متوسلان به خدا، به آن توسل می جویند ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) اوست و جهاد در راه خدا که قلبه رفیع اسلام است و کلمه اخلاص (و شهادت به یگانگی خدا) که هماهنگ با فطرت انسانی است، و برپا داشتن نماز که حقیقت دین و آیین است، و ادای زکات که فریضه ای واجب است، و روزه ماه رمضان که سپری در برابر عذاب الهی است، و حج و عمره خانه خدا که نابود کننده فقر و شستشو دهنده گناه است و صلّه رحم که سبب فزونی مال و طول عمر، و صدقه پنهانی که کفّاره گناهان است و صدقه آشکار که از مرگ های بد پیشگیری می کند و خدمت به خلق که از لغزش ها و شکست های خفت بار جلوگیری می کند.

شرح و تفسیر

کارآمدترین وسیله ها

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه از بهترین چیزی که رهروان راه حق و سالکان طریق بندگی خدا می توانند به آن متوسل شوند و به قرب پروردگار راه یابند سخن می گوید و به ده موضوع مهم اشاره می فرماید. نخست می گوید: «برترین وسیله ای که متوسلان به خدا، به آن توسل می جویند ایمان به خدا و پیامبر اوست». (إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ^{۴۹} إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ).

۴۸ - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۳.

۴۹ - «متوسلون» از ماده «وسيله» که به گفته راغب به معنای رسیدن به چیزی توأم با میل و رغبت است



حقیقت این است آنها که جهاد اسلامی را نشانه گرفته اند، به خوبی می دانند تا این اصل در میان مسلمانان زنده است، سلطه بر آنان ممکن نیست و اگر جهاد تحت عنوان «خشونت» حذف شود، مشکلی در برابر سلطه گران وجود نخواهد داشت. به همین دلیل، یکی از ویژگی های بعضی از مذاهب ساختگی، حذف جهاد از برنامه آنهاست.

به هر حال، اگر در بیان امام (علیه السلام)، نخستین واجب از واجبات بعد از ایمان به خدا و پیامبر، جهاد شمرده شده، دلیلش همین است که بدون جهاد، حیات مکتب تضمین نمی شود.

در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: «وَاللَّهِ مَا صَلَّحْتَ دُنْيَاً وَ لَادِينَ إِلَّا بِه؛ به خدا سوگند! دنیا و دین بدون جهاد سامان نمی گیرد».^{۵۲}

در بیان سومین واجب می فرماید: «همچنین کلمه اخلاص (و شهادت به یگانگی خدا) که هم آهنگ با فطرت انسانی است.» (وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ).

منظور از «کلمه اخلاص» همان شهادت «لا اله الا الله» است که عبودیت و الوهیت را مخصوص ذات پاک پروردگار می کند و هرگونه شرک و بت پرستی را نفی می نماید.

از بعضی از روایات استفاده می شود که اخلاص جنبه عملی هم دارد و آن اینکه تنها به آستان حق روی آورد و از غیر او در عمل چشم بپوشد و از ارتکاب گناهان خودداری نماید. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ؛ کسی که «لا اله الا الله» را با اخلاص بگوید وارد بهشت می شود و اخلاصش آن است که «لا اله الا الله» او را از آنچه خدا بر او حرام کرده است، باز دارد».^{۵۳}

روشن است کسی که به سراغ گناهان می رود، یا تسلیم شیطان شده، یا هوای نفس و هر کدام از این دو باشد نوعی شرک در عمل محسوب می شود و با حقیقت اخلاص سازگار نیست.

در بیان چهارمین واجب می فرماید: «و بر پا داشتن نماز که حقیقت دین و آیین است» (وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ).

«ملت» در اینجا به معنای دین و آیین است و اینکه نماز را به عنوان جزء دین شمرده، بلکه کل دین معرفی کرده، به خاطر آن است که نماز پایه اصلی دین است؛ همانگونه که در حدیث معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: «الصَّلَاةُ عِمَادُ

الدِّينِ، فَمَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ هَدَمَ دِينَهُ؛ نماز ستون دین است کسی که عمداً آن را ترک کند، دین خود را ویران کرده است».^{۵۴} و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است: «مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَتِ

۵۲ - نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۵۳ - وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۹.

۵۴ - بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۳۵۹.



الْأَطْنَابُ وَالْأَوْتَادُ وَالْغِشَاءُ، وَإِذَا انْكَسَرَ الْعُمُودُ لَمْ يَنْفَعِ طُنْبٌ، وَلَا وَتْدٌ وَلَا غِشَاءٌ؛ نماز همچون ستون خیمه است هنگامی که ستون خیمه برقرار باشد، طناب ها و میخ ها و پوشش خیمه برقرار و مفید است و هنگامی که ستون بشکند نه طناب ها بدرد می خورد و نه میخ ها و پوشش».^{۵۵}

در بیان پنجمین واجب می فرماید: «و اداى زکات که فریضه ای واجب است». (وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ).

«فریضه» معمولا به معنای واجب است؛ بنابراین، ذکر واجب بعد از آن، نوعی تأکید محسوب می شود. ولی فریضه معنای دیگری دارد که با محل بحث ما متناسب تر است و آن، عبارت از قطع کردن و جدا کردن چیزی است و در اینجا، بخشی از مال است که برای هدفی جدا می کنند. یا به تعبیر دیگر: مالیاتی است که برای کمک به ضعیفان جامعه و تأمین هزینه های حکومت اسلامی تعیین شده است.

در قرآن مجید درباره سهام ارث می فرماید: «نَصِيبًا مَّفْرُوضًا».^{۵۶} و به همین جهت، بسیاری از بزرگان در بحث ارث به جای «کتاب الارث» «کتاب الفرائض» گفته اند.

به هر حال، مسأله زکات بعد از نماز، از مهمترین ارکان اسلام است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مسجد بود، پنج نفر را صدا زد و فرمود برخیزید و از مسجد ما بیرون روید!» «لَا تَصَلُّوا فِيهِ وَ أَنْتُمْ لَا تَزْكُونَ؛ شما که زکات نمی دهید، در مسجد ما نماز نخوانید».^{۵۷}

در بیان ششمین رکن از ارکان اسلام به سراغ روزه می رود و می فرماید: «و روزه ماه رمضان که سپری در برابر عقاب است». (وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ).

تعبیر به «جُنَّةٌ» (سپر) درباره روزه ماه رمضان که یک وسیله مهم دفاعی در میدان مبارزه است، به خاطر آن است که سرچشمه اصلی گناهان و سوسه های شیطان و ابزار شیطان، هوای نفس است. هنگامی که به وسیله روزه، شهوات در کنترل عقل در آیند انسان با این وسیله دفاعی، از حملات شیطان محفوظ می ماند.

در اینجا تعبیر «جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ» آمده، در حالی که در حدیث معروف دیگری «جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^{۵۸} ذکر شده که هر دو به یک معنا باز می گردد.

و به هر حال، در فضیلت روزه همین بس که انسان را از جهان بهیمنیت به سوی جهان فرشتگان می برد و بر بساط قرب خداوند جای می دهد.

۵۵ - جامع الاخبار (طبق نقل بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۲۰۲).

۵۶ - منهاج البراعة، جلد ۷، صفحه ۳۹۸. و بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۲۱۸.

۵۷ - سوره نساء، آیه ۷.

۵۸ - شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، جلد ۱۳، صفحه ۱۰۲.



در بیان هفتمین رکن از ارکان اسلام می فرماید: «و حج و عمره خانه خدا که نابود کننده فقر و شستشو دهنده گناه است». (و) حَجُّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَرْحَضَانِ ۵۹ الذَّنْبَ).

بی شک، زیارت خانه خدا، هم برکات مادی دارد و هم برکات معنوی و روحانی که در اینجا به هر دو اشاره شده که خلاصه آن در آیه شریفه ۲۸ سوره حج دیده می شود؛ آنجا که می فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ».

اما تأثیر آن در شستشوی گناه از این نظر است که حج و عمره تحوُّلی در روح و جان انسان ایجاد می کند و حتی قلوب سنگدلان را نرم می سازد و به بازنگری اعمال پیشین و توبه از گناهان وا می دارد. همان گونه که در حدیثی وارد شده است که: مانند روزی که از مادر متولد شده از گناهان خود پاک می شود: (يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ).^{۶۰}

و اما تأثیر آن در زدودن آثار فقر و تنگدستی - علاوه بر برکات الهی حج در نفی فقر - از این نظر است که مسلمانان می توانند در کنار مراسم حج، بازارهای خوبی جهت مبادلات اقتصادی به وجود آورند و نوعی تجارت جهانی در میان خود دائر سازند؛ آن گونه که در اعصار نخستین به صورت محدودتری در میان قبایل عرب وجود داشت و اگر مسلمین امروز از این فرصت برای تقویت بنیه های اقتصادی کشورهای اسلامی استفاده کنند، به یقین موفقیت های خوبی از جهت فقر زدایی نصیب آنان خواهد گشت. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَسْرَعَ غِنًى وَ لَا أَنْفَى لِلْفَقْرِ مِنْ

إِدْمَانِ حَجِّ الْبَيْتِ؛ چیزی را سریع تر در جلب بی نیازی و نفی فقر از تداوم حج، ندیدم».^{۶۱}

در بیان هشتمین رکن می فرماید: «و صلّه رحم که سبب فزونی مال و تأخیر اجل (و طول عمر) است». (وَ صَلَّةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ ۶۲ فِي الْمَالِ، وَ مَنْسَأَةٌ ۶۳ فِي الْأَجْلِ).

تأثیر صلّه رحم در فزونی مال - علاوه بر الطاف الهی که در جنبه های مادی شامل حال این دسته از نیکوکاران می شود - این است که پیوندهای خانوادگی غالباً سبب همکاری های دسته جمعی اقتصادی می شود و معمولاً کارهای گروهی در مسایل اقتصادی سودآورتر است.

۵۹ - کافی، جلد ۴، صفحه ۶۲، حدیث ۱. ۳. «یرحضان» از مادّه «رحض» (بر وزن محض) به معنای شستن است. اشاره به اینکه حج و عمره آثار گناه را از صحنه عمل، یا از صحنه دل می شویند.

۶۰ - بحارالانوار، جلد ۹۶، صفحه ۲۶.

۶۱ - بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۶.

۶۲ - «مثرأ» از ماده «ثری»، و «ثروت» به معنای فزونی یافتن است. لذا مال فراوان را «ثروت» می گویند و «مثرات» مصدر میمی به معنای اسم فاعل است، یعنی: «سبب فزونی».

۶۳ - «منسأة» از مادّه «نسا» (بر وزن نسخ) به معنای تأخیر انداختن است و «منسأة» مصدر میمی به معنای اسم فاعل، یعنی «سبب تأخیر» می باشد و به عصا «منسأة» می گویند، زیرا با نوک آن، اشیای مزاحم به کنار رانده می شود.



و تأثیر آن در طول عمر ممکن است از این جهت باشد که ارحام به یکدیگر دعا می کنند و همین دعا سبب طول عمر آنها می شود؛ به علاوه، هنگامی که روابط خوبی با هم داشته باشند، در مشکلات و از جمله بیماری ها به یاری هم می شتابند و همین امر باعث طول عمر آنها می شود. اضافه بر این، صله رحم، غم و اندوه را کم می کند و نشاط و شادابی - که از عوامل طول عمر است - می آفریند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «صِلَةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ، وَ تُنْمِنِي الْأَمْوَالَ، وَ تَدْفَعُ الْبَلْوَى، وَ تُسَبِّرُ الْحِسَابَ، وَ تُتَسَّى فِي الْأَجَلِ؛ صله رحم اعمال را پاک می کند و اموال را رشد و نمو می دهد و بلا را دفع، و حساب را آسان، و أجل را به تأخیر می اندازد».^{۶۴}

پر واضح است که تحلیل های منطقی که ما برای رابطه عبادات و کارهای نیک با آثار مادی داریم، به این مفهوم نیست که ارتباطات معنوی و الهی آنها را که از چشم ما پوشیده است، نادیده بگیریم .

در بیان نهمین رکن از ارکان اسلام می فرماید: «و صدقه پنهانی که کفاره گناهان است و صدقه آشکار که از مرگ های بد پیشگیری می کند». (و صدقة السرِّ فإنَّها تُكْفِرُ الخَطِيئَةَ، وَ صدقة العلانية فإنَّها تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ).

منظور از «صدقه سر» کمک هایی است که انسان به افراد نیازمند و آبرومند می کند که هم خلوص نیت بیشتری و هم حفظ آبروی افراد نیازمند در آن است و به همین دلیل، برکات فراوانی دارد و این تعبیر هم شامل صدقات واجبه مانند کفارات و نذورات می شود و هم صدقات مستحبّه و انفاقات.

و منظور از «صدقه علانیه» کمک هایی است که آشکارا انجام می شود و یکی از آثار و برکات آن تشویق دیگران به کار خیر و دعای مردم در حق صدقه دهنده است. این سخن در واقع برگرفته از آیه شریفه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ آنان که اموال خود را در شب روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند».^{۶۵}

در روایات متعددی که در منابع معروف اهل سنت و شیعه وارد شده، آمده است^{۶۶} که: این آیه هنگامی نازل شد که علی (علیه السلام) چهار درهم داشت یکی را در شب و یکی را در روز، یکی را آشکار و یکی را پنهان، در راه خدا انفاق کرد.

البته «صدقه» در فقه اسلامی معمولاً در مورد کمک به نیازمندان که با قصد قربت انجام می شود اطلاق می گردد؛ ولی صدقه مفهوم وسیع تری دارد که شامل هر کار خیر اجتماعی مانند بنای مساجد و مدارس و جاده ها و بیمارستانها و کارهای

۶۴ - کافی، جلد ۲، صفحه ۱۵۰.

۶۵ - سوره بقره، آیه ۲۷۴.

۶۶ - به احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۴۶ تا ۲۵۱ مراجعه شود.



فرهنگی می گردد و لذا در روایتی از امام کاظم (علیه السلام) وارد شده: «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ؛ کمک کردن تو به ضعیفان از بالاترین صدقات است».^{۶۷} و بی شک بنای بیمارستان ها و مدارس و مانند آن مصداق «عَوْنُ الضَّعِيفِ» است. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ؛ هر کار نیکی صدقه محسوب می شود».^{۶۸} و نیز در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «أَلْكَامَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ؛ هر سخن پاکیزه ای صدقه است».^{۶۹} و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِسْمَاعُ الْأَصَمِّ مِنْ غَيْرِ تَرْجُرٍ صَدَقَةٌ هِنَّةٌ؛ رساندن مطلب بدون اظهار ناراحتی به گوش افرادی که شنوایی آنها ضعیف است، صدقه گوارایی است».^{۷۰} این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم. روزی آن حضرت فرمود: «بر هر مسلمانی لازم است که در هر روز صدقه ای بدهد». کسی عرض کرد: «همه، توانایی این کار را ندارند». پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِمَّا طُتِكَ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ، وَإِرْشَادُكَ الرَّجُلَ إِلَى الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ وَ عِيَادَتُكَ الْمَرِيضَ صَدَقَةٌ، وَأَمْرُكَ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَ نَهْيُكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَ رَدُّكَ السَّلَامَ صَدَقَةٌ؛ کنار زدن موانع از سر راه و جاده ها صدقه است؛ راهنمایی افراد به مقصد مورد نظر آنها صدقه است؛ عیادت مریض صدقه است؛ امر به معروف صدقه است؛ نهی از منکر صدقه است و جواب سلام نیز صدقه است».^{۷۱}

منظور از «مِيتَةُ السُّوءِ» مرگ و میرهایی است که با شکنجه و ناراحتی شدید واقع می شود؛ مانند سوختن در آتش و بیماری های جانکاه و مشقت بار و تصادف های شدید به هنگام رانندگی.

در بیان دهمین و آخرین رکن از ارکان اسلام می افزاید: «و کارهای خوب (مخصوصاً خدمت به خلق) که از لغزش ها و شکست های خفت بار جلوگیری می کند».^{۷۲} (وَ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهُوَانِ).^{۷۳}

۶۷ - تحف العقول، کلمات قصار امام کاظم (ع).

۶۸ - خصال، جلد ۱، صفحه ۱۳۴.

۶۹ - بحارالانوار، جلد ۸۰، صفحه ۳۶۹.

۷۰ - بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۸۸.

۷۱ - بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۵۰، حدیث ۴.

۷۲ - «صنایع» از ماده «صنع» (بر وزن قفل) به معنای ساختن و ابداع چیزی است و در لغت عرب به کارهای خوب و نیکوکاری «صنایع» جمع «صنیه» گفته می شود. (نقل از المعجم الوسيط).

۷۳ - «مصارع» جمع «مصرع» به معنای محل افکندن و زمین افتادن است و به قتلگاه، «مصرع» گفته می شود و به کشتی گرفتن «مصارع» می گویند، چون هر یک از دو طرف می خواهد دیگری را به زمین بیفکند.



تعبیر به «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ» که هر کار نیکی را شامل می شود، از قبیل ذکر عام بعد از خاص است. در واقع در هر یک از جمله های قبل، انگشت روی یکی از کارهای مهم خیر گذارده شده، ولی در اینجا کارهای خیر به طور عام آمده است. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «صنائع المعروف» کمک به بندگان خداست. کمک هایی که در امور سابق نمی گنجد. منظور از «مَصَارِعُ الْهَوَانِ» شکست هایی است که در زندگی برای انسان پیش می آید و توأم با خواری و ذلت است؛ که در واقع، دو شکست محسوب می شود: شکست از ناحیه از دست دادن امکانات و شکستی از ناحیه آبرو و حیثیت. زیرا همه شکست ها توأم با خفت و ذلت نیست. به همین دلیل، بعضی از آنها قابل تحمل است؛ ولی شکست آمیخته با خفت و ذلت بسیار دردناک است و کارهای خیر - مخصوصاً خدمت به نیازمندان، خواه خدمات فردی باشد یا اجتماعی - سبب پیشگیری از این گونه شکست ها می شود.

در روایات متعددی که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده، روی مسئله «صنائع معروف» (کارهای خیر) تأکید فراوانی دیده می شود. از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ؛ نخستین کسانی که وارد بهشت می شوند کسانی هستند که اهل کارهای خیر و خدمت به خلق هستند».^{۷۴}

و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِصَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا نِعْمَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ؛ بر شما باد! به کارهای نیک و خدمت به خلق که بهترین زاد و توشه برای معاد است».^{۷۵}

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که اصحاب و یاران خود را تشویق به معروف و کارهای خیر کرد؛ سپس فرمود: «بهشت دری دارد به نام «معروف» تنها کسانی از آن در وارد می شوند که در دنیا «صنائع معروف» (کارهای خیر) داشته اند» و در پایان می افزاید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَمُشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ، فَيُوَكَّلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَلَكَيْنِ: وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ، وَوَاحِدًا عَنْ شِمَالِهِ، يَسْتَعْفِرُونَ لَهُ رَبَّهُ وَ يَدْعُونَ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ؛ بنده ای که در طریق برآوردن حاجت برادر مؤمنش گام بر می دارد خداوند دو فرشته را مأمور می کند: یکی از طرف چپ با او می روند و پیوسته برای او استغفار می کنند و بر آوردن حاجات او را از خدا می خواهند».^{۷۶}

نکته

فلسفه احکام

بسیار می شود که طبیبان آگاه، بیماران خود را از آثار مهم داروهای شفا بخش و غذاهای تقویتی که درمان بیماری ها را تسریع می کند باخبر می سازند؛ تا با شوق و علاقه بیشتر داروهای تلخ را تحمل کنند و دستورات طبیب را دقیقاً بکار بگیرند.

۷۴ - میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۹۳۱، شماره ۱۲۶۱۱.

۷۵ - غرر الحکم، شماره ۶۱۶۶.

۷۶ - کافی، جلد ۲، صفحه ۱۹۵، حدیث ۱۰.



طیبیان روحانی نیز دقیقاً همین مسیر را می پیمایند و فلسفه تشریح احکام و آثار حیات بخش برنامه های دینی را برای مردم شرح می دهند تا آتش اشتیاق را در دل آنها شعله‌ور سازند و با عزمی راسخ به دنبال انجام برنامه ها بفرستند. بیان فلسفه احکام که نمونه روشنی از آن در خطبه بالا دیده می شود، علاوه بر اینکه شوق و علاقه مردم را برای انجام وظائف دینی افزون می کند و تحمّل ناراحتی را برای انجام پاره ای از وظایف سخت و سنگین آسان می سازد، چند فایده دیگر نیز دارد:

۱- به همه مردم هشدار می دهد که باید در چه مسیری حرکت کنند تا فلسفه حکم پیاده شود؛ مثلاً هنگامی که می گوید: «فَرَضَ اللَّهُ... الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ؛ خداوند حج را سبب قدرت و قوت اسلام قرار داده است».^{۷۷} مفهومی این است که مراسم حج را آنچنان با شکوه برگزار کنند که به این هدف والا برسند، نه اینکه تنها به آداب صوری حج و تشریفات ظاهری آن قناعت کنند.

۲- دیگر اینکه: بدانند آثار و برکات این اعمال به خود ما باز می گردد. در واقع ما با انجام این اعمال، خدمتی به خویش می کنیم؛ منتی بر خدا نداریم و باید بسیار ممنون باشیم. همانگونه که قرآن در مورد اصل ایمان و اسلام می گوید: «يُمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ گروهی بر تو منت می گذارند که مسلمان شده اند! بگو خداوند بر شما منت می گذارد که شما را به سوی اسلام هدایت کرده است، اگر در ادعای اسلام راست می گویند».^{۷۸}

۳- سرانجام اینکه: می توانیم با توجه به فلسفه احکام اعمال خود را ارزیابی کنیم، که تا چه اندازه مقبول درگاه خداوند است و چه اندازه از آن دور می باشد. مثلاً وقتی می فرماید: «فلسفه روزه تقوا و فلسفه نماز نهی از فحشا و منکراست» باید ملاحظه کنیم که آیا بعد از انجام روزه و نماز، روح تقوا و پرهیز از گناه در ما حاصل شده است، یا نه؟ و به این ترتیب، ارزش عبادات و اعمال خود را به دست آوریم.

آری! ما خدا را حکیم می دانیم و حکمت او ایجاب می کند که هیچ دستوری را بدون هدف و نتیجه بیان نفرماید و چه بی خبرند آن جاهلان ناآگاه که می گویند افعال خداوند معلّل به اغراض نیست؛ یعنی هیچ هدفی در کارها و برنامه ها و تشریحات او وجود ندارد! آنها با این سخن زشت و ناپسند خود، حکیم بودن خداوند را زیر سؤال می برند و چنین می پندارند که به حقیقت توحید نزدیک شده اند در حالی که مصداق این آیه شریفه اند که: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ

۷۷ - خطبه حضرت زهرا(علیها السلام)، احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۲۵۸، چاپ انتشارات اسوه. - قریب به همین معنا، از علی(علیه السلام) در کلمات قصار (کلمه ۲۵۲) نقل شده است.

۷۸ - سوره حجرات، آیه ۱۷.



سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها چه کسانی هستند؟ آنها که تلاش هایشان در زندگی دنیا کم (و نابود) شده، با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند».^{۷۹}

آری! افعال خدا معلل به اغراض نیست؛ یعنی هدفهایی که به خود او بازگشت کند. زیرا، او بی نیاز از همه چیز و همه کس می باشد؛ ولی افسوس که این ناآگاهان این سخن را نمی گویند، بلکه می گویند ضرورتی ندارد که نتیجه افعال و دستورات خداوند به بندگان برگردد و این نهایت بی خبری است!!!

به هر حال، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه بالا بخش های جالبی از فلسفه احکام را بیان فرموده، که با مطالعه آن، آتش شوق انجام این برنامه های حساب شده الهی، در دل ها زبانه می کشد و با طیب خاطر به دنبال آن حرکت می کنند.

بخش دوم: أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ. وَارْغَبُوا فِيمَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ. وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ. وَاسْتُنُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ. وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ، وَ إِنَّا الْعَالِمَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَ الْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ الْيَوْمَ.

پیوسته به یاد خدا باشید که بهترین یادهاست! و به آنچه خداوند به پرهیزکاران وعده داده است، علاقه مند باشید که وعده او صادق ترین وعده هاست! به راه و رسم پیامبران اقتدا کنید، که بهترین راه و رسم هاست! دستورها و سنت او را به کار بندید که هدایت کننده ترین سنت هاست! قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته هاست! و در آن بیندیشید که بهار قلب هاست! از نور آن شفا و درمان بطلبید که شفای دلها (ی بیمار) است! و آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید، که نیکوترین سخن هاست. به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می کند، همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش بیرون نمی آید؛ بلکه حجت بر او عظیم تر، حسرتش پایدارتر، و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!

شرح و تفسیر

از این راه به سوی خدا آید

امام (علیه السلام) بعد از بیان ارکان اسلام و ذکر اسرار و فلسفه احکام، مخاطبان خود را به انجام دستوراتی در طریق پیاده کردن آن ارکان، تشویق و هدایت می کند. نخست می فرماید: «پیوسته به یاد خدا باشید، که بهترین یادهاست!» (أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ).



تعبیر به «افاضه» که در اصل به معنای خروج آب با کثرت و فزونی است در اینجا به معنای توجّه فراوان به ذکر خدا و همواره به یاد او بودن است.

تعبیر به «أَحْسَنُ الذِّكْرِ» به خاطر آن است که تمام برکات معنوی و مادی از آن سرچشمه می‌گیرد.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم که فرمود: «لَيْسَ عَمَلٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ لَا أَنْجَى لِعَبْدٍ مِنْ كُلِّ سَيِّئَةٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. قِيلَ: وَ لَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَوْلَا ذِكْرُ اللَّهِ لَمْ يُؤْمَرْ بِالْقِتَالِ؛ هَيْجِ عَمَلِي فِي نَزْدِ خِدَاوَنْدِ مَتَعَالٍ وَ نَجَاتِ بَخْشِ تَرِ بَرَايِ بَنْدِگَانِ اَزِ هَرِ گَنَاهِي فِي دُنْيَا وَ آخِرَتِ، مَحْبُوبِ تَرِ اَزِ ذِكْرِ خِدَاوَنْدِ وَجُودِ نَدَارْدِ! كَسِي پَرَسِيْدِ: حَتَّى جِهَادِ فِي رَاهِ خِدا؟ پِيَامِبِرِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَرَمُود: اِگَرِ بَهِ خَاطِرِ ذِكْرِ خِدا نَبُودِ، دَسْتُورِ بَهِ جِهَادِ دَاوَدِه نَمِي شُد.»^{۸۰}

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می‌فرماید: «به آنچه خداوند به پرهیزکاران وعده داده است، علاقه مند باشید؛ که وعده او صادق‌ترین وعده هاست.» (وَ ارْغَبُوا فِي مَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ).

«و به راه و رسم پیامبرتان اقتدا کنید! که بهترین راه و رسم هاست؛ دستورات و سنت او را به کار بندید، که هدایت‌کننده‌ترین سنت هاست.» (وَ اقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ، وَ اسْتَنْتُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ).

بی‌شک وعده‌های الهی به مطیعان و مؤمنان نیکوکار، صادق‌ترین وعده هاست. زیرا، کسی تخلف از وعده می‌کند که یا عاجز و ناتوان باشد و یا بخیل و یا نادان؛ که بدون آگاهی وعده‌ای داده و بعداً از آن سر باز می‌زند. اما کسی که قدرت، علم و وجودش بی‌پایان است، تخلف از وعده درباره او محال است.

منظور از «هَدْيِ» (بر وزن منح) به معنای راه و رسم و طریقه و روش است و «سُنَّتِ» به معنای دستوراتی است که در زمینه‌های مختلف صادر فرموده است و با توجّه به اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خاتم انبیاست، طبیعی است که راه و رسم و سنت او برترین راه و رسم و سنت‌ها بوده باشد.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن در مورد قرآن، تأکید می‌کند و چهار دستور درباره آن، بیان می‌فرماید. می‌گوید: «قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته هاست! و در آن بیندیشید که بهار قلب هاست! از نور آن، شفا و درمان بطلبید که شفای دل‌ها (بیمار) است! و آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید، که نافع‌ترین سخن هاست!» (وَ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَ احْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ).

امام (علیه السلام) در واقع چهار مرحله مختلف را که به طور طبیعی، یکی بر دیگری تقدّم دارد، ذکر فرموده:

در مرحله نخست، دستور به فرا گرفتن قرآن می‌دهد و آن را «احسن الحدیث» می‌شمرد؛ چرا که جامع‌ترین دستور سعادت انسان هاست.



در مرحله بعد، به تفکر و اندیشه در معنا و محتوای آن، دستور می دهد، چرا که بهار دل هاست؛ همان گونه که در فصل بهار، شکوفه ها و گل ها و سبزه ها همه جا می روید، به برکت قرآن مجید نیز گل های فضایل اخلاق و شکوفه های معارف الهیه بر صفحه دل ظاهر می شود و آن کس که حیات انسانی از آن نگیرد، همچون درخت خشکیده ای است که در فصل بهار، تکان نمی خورد (هر درختی که به نوروز بجنبد حطَب است).

در مرحله سوم، دستور به عمل می دهد و می فرماید: از نور آیات الهی شفا بگیرید؛ همان گونه که بسیاری از بیماران از پرتو نور آفتاب، سلامتی خود را باز می یابند و محیط زندگی آنها با تابش نور آفتاب از عوامل بیماری پاک سازی می شود، که گفته اند: «آنجا که آفتاب بتابد طیب نیاید».

و در مرحله چهارم، با جمله «أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ؛ قرآن را به نیکوترین وجه، تلاوت کنید» تا دل های مشتاقان به سوی آن جذب شود و دور افتادگان، به آن نزدیک گردند، وظیفه تبلیغ صحیح قرآن را گوشزد می نماید.

امام ^(علیه السلام) با این چهار دستور، وظیفه مردم را در برابر قرآن مجید مشخص کرده و ای کاش تنها به تلاوت و تجوید و زیبایی صوت و قرائت، قناعت نمی شد و مراحل دیگر که هدف اصلی را تشکیل می دهد، درباره قرآن پیاده می گشت.

در جمله اول درباره قرآن مجید تعبیر به «احسن الحدیث» و در جمله آخر به «انفع القصص» شده است و با توجه به اینکه حدیث به معنای هر کلامی است که از سخنگویی صادر می شود (زیرا حدیث از ماده «خُدوت» است و به کلام، حدیث گفته می شود به خاطر اینکه پی درپی حادث می گردد) مفهوم آن این است که قرآن برترین کلامی است که در میان انسان ها وجود دارد: هم از نظر فصاحت و بلاغت و هم از نظر محتوا. و در واقع، اشاره به آیه شریفه «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيًّا؛ خداوند بهترین سخن را نازل کرده است؛ کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد».^{۸۱}

ولی «أَنْفَعُ الْقَصَصِ» (با توجه به اینکه «قَصَص» در اصل به معنای جستجو کردن چیزی است و به هر کلامی اطلاق می شود، زیرا هر سخنی چیزی را جستجو و بیان می کند و به همین دلیل بعضی از مفسران تصریح کرده اند که «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» اشاره به مجموعه قرآن است) ناظر به آثار و نتایج عملی قرآن است که در سایه پیاده کردن دستورات آن حاصل می شود.

از این جهت، در پایان خطبه به نکته بسیار مهمی در رابطه با عالم بی عمل و آنان که قرآن را می خوانند و عمل نمی کنند اشاره کرده و می فرماید: «به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می کند همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش به خود نمی آید! بلکه حجت بر او عظیم تر و حسرتش پایدارتر و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!» (وَإِنَّ



الْعَالِمِ الْعَامِلِ بغيرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ^{۸۲} مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَكْبَرُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَكْبَرُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ الْاَلْمُ^{۸۳}.

در این عبارت امام (علیه السلام) نخست تشبیه جالبی درباره عالم بی عمل (یا به تعبیر امام (علیه السلام): عالمی که به غیر علمش عمل می کند) فرموده، که نشان می دهد چنین عالمی از حدّ یک جاهل معمولی هم پایین تر است. به جاهل سرگردانی می ماند که هرگز از جهل خود بیدار نمی شود و امیدی به هدایت او نیست؛ چرا که آگاهانه در راه خلاف گام نهاده و به همین جهت، خداوند توفیق هدایت را از او سلب می کند؛ نیروهای خود را در این سرگردانی از دست می دهد و هرگز به ساحل نجات نمی رسد و در گرداب های هلاکت گرفتار می شود.

سپس از این مرحله پا را فراتر می نهد و بدبختی بیشتر چنین عالمی را نسبت به جاهل سرگردان در سه جمله کوبنده بیان می دارد. نخست می فرماید: «حجّت بر او عظیم است!» چرا که جاهل می تواند جهل خود را عذر قرار دهد (هر چند واقعاً جهل عذر نیست) ولی عالم بی عمل چه عذری خواهد داشت؟!

دیگر اینکه: «حسرت او پایدارتر است!» زیرا با داشتن اسباب و وسایل سعادت از این قافله عقب مانده و در بیابان زندگی گرفتار سرگردانی شده است.

سوم این که: «او در نزد خدا بیش از جاهل سرگردان مستحق سرزنش و ملامت است!» چون حجّت الهی و عقلی از هر نظر بر او تمام بوده و چنین کسی از هر نظر، مستحقّ ملامت است. به همین دلیل، در روایات اسلامی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ؛ هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود، پیش از آنکه یک گناه عالم بخشوده شود!»^{۸۴}

بلکه قبول توبه چنین عالم بی عمل، بسیار مشکل است زیرا قرآن می گوید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام داده اند».^{۸۵} (اشاره به این که توبه عالم، سخت پذیرفته می شود).

۸۲ - «یستفیع» از مادّه «استفاعة» به معنای بهبودی یافتن از بیماری و یا هوشیار شدن بعد از مستی و یا بیدار شدن بعد از خواب است و در خطبه بالا، مناسب، معنای سوم است.

۸۳ - «الوم» از مادّه «لوم» (بر وزن قوم) به معنای سرزنش گرفته شده و با توجه به اینکه «الوم» صیغه افعال تفضیل است، در اینجا به معنای «سزاوارتر به ملامت» است.

۸۴ - کافی، جلد ۱، صفحه ۴۷، حدیث ۱.

۸۵ - سوره نساء، آیه ۱۷.



نکته

سرنوشت عالمان بی عمل!

مردم چند گروهند: عالم، جاهل قاصر، جاهل مقصّر بسیط، و جاهل مرکّب.

«عالم» کسی است که مطلبی را به طور اجمال یا به طور تفصیل می داند. یعنی نسبت به چیزی گاه علم اجمالی دارد و گاه علم تفصیلی. مثلاً اجمالاً می داند شراب، حرام است و زیان هایی برای جسم و روح انسان دارد. یا به طور تفصیل دلایل حرمت شراب و مدارک آن را دیده و آثار زیانبار آن را در هر یک از اعضا مورد بررسی دقیق قرار داده است.

«جاهل قاصر» کسی است که نمی داند؛ ولی دسترسی به علم هم ندارد، یا به خاطر دور بودن از مراکز علم و یا فرو رفتن در غفلت و سهو و خطا.

«جاهل مقصّر» کسی است که دسترسی به اسباب علم دارد، اما بر اثر سستی و تنبلی و سهل انگاری به سراغ علم نرفته و در جهل و بی خبری مانده است؛ ولی با این حال از جهل خود باخبر است! یعنی می داند که نمی داند.

اما «جاهل مرکّب» کسی است که واقعاً در جهل فرو رفته و از حق و واقعیت به دور افتاده؛ اما از جهل خود خبری ندارد؛ بلکه به عکس خیال می کند آگاه و با خبر است و آنچه را فهمیده، عین واقعیت می باشد و به تعبیر دیگر: نمی داند که نمی داند.

در میان این گروهها خطر و مسئولیت جاهل قاصر از همه کمتر است و بعد از آن، جاهل مقصّر قرار دارد و سپس جاهل مرکّب؛ که ممکن است به خاطر جهل مرکّبش خطراتی برای خود و دیگران ایجاد کند. اما از همه خطرناکتر عالم بی عمل است. آن کس که آگاهانه راه خلاف می رود و همچون دزدی است که با چراغ آمده، به گاه دان نمی زند، بلکه کالای گزیده تر را می برد. تمام بدبختی هایی که بشر در طول تاریخ داشته، به خاطر همین عالمان بی عمل بوده. سرچشمه تمام جنگ ها و نابسامانی هادر جامعه بشری چه در گذشته و چه امروز از همین گروه است.

آنها هستند که خطرناکترین سلاح های کشتار جمعی برای محو و نابودی انسان های بی گناه می سازند. آنها هستند که نقشه های شیطانی برای استثمار و استعمار ملت ها می کشند. آنها هستند که برای حفظ منافع شوم و نامشروعشان آتش جنگ به پا می کنند و بالأخره آنها هستند که برای دست یافتن به منافع بیشتر، مراکز حسّاس تبلیغاتی را به دست می گیرند. چهره حقایق را می پوشانند و با دروغ و تزویر، انسان ها را در بی خبری فرو می برند.

قرآن مجید آنها را به سگ هاری تشبیه کرده که عطش نامحدود و پایان ناپذیری بر او غلبه نموده، در هیچ حال سیراب نمی شود. اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ

الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَبُ».^{۸۶}



تعبیری که امام (علیه السلام) در خطبه بالا درباره عالم بی عمل و سرنوشت او بیان فرموده، تعبیری است بسیار رسا و گویا. او در عمل همچون جاهل مرکب است که به راه خطا می رود و گاه به آن هم افتخار می کند و در حساب روز جزا و مجازات آخرت و دنیا، کیفر او از همه شدیدتر و مسئولیتش بیشتر و حسابش سنگین تر است.

راستی چه می شود که انسان با علم و آگاهی در راه خطا گام می گذارد و این تضاد علم و عمل از کجا سرچشمه می گیرد؟ جواب این سؤال روشن است. گاه این عالم واقعاً پایه های ایمانش سست و ضعیف است گر چه در ظاهر مسلمان است، ولی در باطن «يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ جَنَّةٍ وَ نَارٍ وَ تَعْذِيبٍ وَ غُلٌّ يَدِينِ»^{۸۷} می گوید.

و گاه در عین ایمان به خدا، آنچنان غلبه هوای نفس بر او شدید است که سدّ ایمانش را که معمولاً چندان محکم نیست می شکند و سیلاب هوا و هوس تمام وجودش را فرا می گیرد و به قعر درّه هولناک ضلالت و گمراهی پرتاب می کند. این سخن را با حدیث زیبایی از علی (علیه السلام) پایان می دهیم، می فرماید: «تورات با پنج جمله پایان یافته که من دوست دارم در آغاز هر روز آنها را از نظر بگذرانم». سپس آنها را به این صورت بیان می فرماید:

«الْأَوَّلُ: الْعَالِمُ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ فَهُوَ وَ إِبْلِيسُ سَوَاءٌ».

«وَالثَّانِي: سُلْطَانٌ لَا يَعْدِلُ بِرِعْيَتِهِ فَهُوَ وَ فِرْعَوْنُ سَوَاءٌ».

«وَالثَّلَاثُ: فَقِيرٌ يَتَذَلَّلُ لِعِنِيٍّ طَمَعًا فِي مَالِهِ فَهُوَ وَ الْكَلْبُ سَوَاءٌ».

«وَالرَّابِعُ: غَنِيٌّ لَا يَنْتَفِعُ بِمَالِهِ فَهُوَ وَ الْأَجِيرُ سَوَاءٌ».

«وَالْخَامِسُ: امْرَأَةٌ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ ضُرُورَةٍ فَهِيَ وَ الْأُمَّةُ سَوَاءٌ».

«أَوَّلُ عَالِمِي كَمَا أَنَّ سُلْطَانَ عَمَلٍ لَا يَفْعَلُ، بِلَيْسَ مَسَاوِيٍّ».

«دوم زمامداری که عدالت را درباره مردم رعایت نکند، با فرعون مساوی است».

«سوم فقیری که در برابر غنی به خاطر طمع در اموال او ذلیلانه خضوع می کند، با سگ مساوی است».

«چهارم ثروتمندی که از مالش (برای خود و کمک به دیگران) بهره نمی گیرد، با فقیر اجیر مساوی است».

«پنجم زنی که برای هوای نفس و بدون نیاز از منزل خارج می شود، او با کنیز برده یکسان است. (چرا که او هم برده هوسهاست)»^{۸۸}.

۸۷ - این شعر از «عمر سعد» نقل شده که به هنگام پیشنهاد رویارویی با امام حسین (علیه السلام) در میدان کربلا وعده حکومت «ری» را به او دادند و او مدتی در فکر فرو رفت و بعد اشعاری خواند که یک بیتش همین بیت بالاست و مضمونش این است که: «می گویند خدایی هست و بهشت و دوزخ و عذاب و کیفری دارد!».

۸۸ - اثنی عشریه، صفحه ۲۰۶.



خطبه ۱۳۰

يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ. إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخَفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَيَّ مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ! وَسَتَعَلِمُ مِنَ الرَّايِحِ غَدًا، وَالْأَكْثَرُ حُسْدًا. وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتَقًا، ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا! لَا يُؤَيِّسُكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لِأَحْبُوكَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لِأَمْنُوكَ.

«ای ابوذر!» تو به خاطر خدا (بر آنها) غضب کردی پس به آن کس که برایش غضب کردی، امیدوار باش، آن گروه از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت! بنابراین، آنچه را که آنها به خاطر از دست دادنش در وحشتند به خودشان واگذار، و برای آن چه که به خاطر از دست رفتنش می ترسی، از آنها فرار کن!

چه نیازمندند آنها به آنچه از آن منعشان کردی، و چه بی نیازی از آنچه تو را منع کردند. و به زودی میدانی چه کسی فردای قیامت سود می برد و چه کسی (از فزونی رحمت الهی) مورد غبطه واقع می شود. (بدان) اگر درهای آسمانها و زمینها به روی بنده ای بسته شده باشد، و او تقوای الهی را پیشه کند خداوند راهی در زمین و آسمان برای او خواهد گشود. (ای ابوذر!) چیزی جز حق مایه آرامش تو نشود. و چیزی غیر از باطل تو را به وحشت نیفکند. اگر تو دنیای آنها را پذیرفته بودی (و به آنها در نیل به مطامعشان کمک می کردی) تو را دوست می داشتند. و اگر سهمی از آن را به خود اختصاص می دادی (و با آنها کنار می آمدی) به تو امان می دادند!

شرح و تفسیر

ابوذر قهرمان مبارزه با فساد!

این سخن را علی (علیه السلام) به هنگام تبعید «ابوذر» از سوی «عثمان» به «ربذه» بیان فرمود. در روایات آمده است هنگامی که «ابوذر» از «مدینه» به سوی «ربذه» تبعید شد «عثمان» دستور داد، در میان مردم ندا دردهند که احدی حق ندارد با «ابوذر» سخن بگوید، یا او را بدرقه کند. سپس «عثمان» به دامادش «مروان بن حکم» دستور داد همراه او حرکت کند (تا کسی جرأت نزدیک شدن به «ابوذر» را نداشته باشد). «مروان» «ابوذر» را به سوی تبعیدگاه حرکت داد و مردم از «ابوذر» فاصله گرفتند تنها کسانی که او را بدرقه کردند «امیرمؤمنان علی (علیه السلام)» و برادرش «عقیل» و «حسن (علیه السلام)» و «حسین (علیه السلام)» و «عمار» بودند. امام حسن (علیه السلام) در اثنای راه با «ابوذر» سخن می گفت (و او را دلداری می داد) «مروان» خشمگین شد، گفت: ای حسن! خودداری کن! مگر نمی دانی امیرمؤمنان (عثمان!) مردم را از سخن گفتن با این مرد، نهی کرده است؟! اگر نمی دانستی اکنون بدان! علی (علیه السلام) به او حمله کرد و با تازیانه بر سر



مرکب او کوبید و فرمود: «دور شو! خداوند تو را در آتش دوزخ بیفکند». «مروان» خشمگین به سوی «عثمان» برگشت و جریان را خبر داد. «عثمان» از این مسأله سخت برافروخته شد.^{۸۹}

در این هنگام «ابوذر» (بر دروازه) ایستاد و مردم با او وداع کردند و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) سخنان بالا را که هر جمله ای از آن نکته مهمی در بردارد برای او بیان فرمود تا مایه تسلی خاطر او گردد و در راهی که در پیش گرفته کمترین تزلزلی برای او حاصل نشود.

در این کلام فشرده و کوتاه امام (علیه السلام) به شش نکته اشاره می فرماید. نخست می گوید: «ای ابوذر! تو به خاطر خدا (بر آنها) خشم گرفتی و غضب کردی پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باش» (يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ).

این که می فرماید: به کسی که به خاطر او غضب نمودی امید داشته باش و نمی گوید: به خدا امید داشته باش، در واقع به خاطر این است که دلیل امیدواری را نیز بیان کرده باشد زیرا هر کس به خاطر دیگری نسبت به چیزی غضب کند که مایه نفرت اوست، طبیعی است که آن شخص او را یاری خواهد کرد.

در دومین جمله می فرماید: «آن گروه از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت، بنابراین آنچه را که آنها برای آن در وحشتند به خودشان واگذار، و به خاطر آنچه که برای از دست رفتن آن می ترسی از آنها فرار کن» (إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخَفَتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفَتَهُمْ عَلَيْهِ).

اشاره به این که آنها حکومت و منافع مادی خود را به خاطر صراحت لهجه تو در امر به معروف و نهی از منکر، در خطر دیدند و نتوانستند حضور تو را در «مدینه» تحمل کنند ولی تو از آنها فاصله گرفتی و هدایای آنها را نپذیرفتی چرا که دین خود را در خطر می دیدی حال که وظیفه خود را انجام داده ای و مردم را از فجایع اعمال حاکمان وقت آگاه ساخته ای، آنها را به حال خود واگذار و دین و ایمان خود را دریاب.

سپس در تکمیل این سخن می افزاید: «چه نیازمندند آنها به آنچه از آن منعشان کردی، و چه بی نیازی از آنچه تو را منع کردند، و به زودی می دانی چه کسی فردای قیامت، سود می برد، و چه کسی (از فزونی رحمت الهی) مورد غبطه واقع می شود» (فَمَا أَحْوَجُهُمْ إِلَى مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ! وَسَتَعْلَمُ مِنَ الرَّابِحِ غَدًا، وَالْأَكْثَرُ حَسَدًا).

اشاره به این که آنها به دین تو نیازمند بودند، همان دینی که حاضر نشدی فدای دنیای آنها بکنی، ولی تو نیازی به دنیای آنها نداشتی هر چند تو را از آن بازداشتند.^{۹۰}

۸۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۲۵۲.

۹۰ - بنابراین تفسیر «ما» موصوله به معنی دین است زیرا آنها می خواستند از دین ابوذر برای دنیای خود بهره بگیرند ولی ابوذر مانع این کار شد. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «ما» دین به طور مطلق است ولی در عبارت تقدیر وجود دارد و معنا چنین می شود: آنها چقدر نیازمند به دینند همان دینی که تو آنها را از فاسد کردن آن برحذر داشتی.



و جمله «سَتَعْلَمُ...» دلداری دیگری برای «ابوذر» است چرا که عمر دنیا کوتاه است گویی به اندازه یک روز و فردا قیامت فرا می رسد آن گاه ستمکاران دنیاپرست زیانکار و رسوا می شوند و به مقامات عالی پرهیز کاران خداترس، غبطه می خورند. و در سومین جمله، چراغ امید را در قلب «ابوذر» فروزان تر می کند و ابرهای یأس را از آسمان روح او کنار می زند، می فرماید: «اگر درهای آسمان ها و زمین ها به روی بنده ای بسته شده باشد، و او تقوای الهی را پیشه کند، خداوند، راهی از زمین و آسمان برای او خواهد گشود!» (وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلَىٰ عَبْدٍ رَتَقًا^{۹۱}، ثُمَّ اتَّقَىٰ اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا).

این جمله در واقع اشاره ای است به آیه شریفه: «(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)؛ کسی که تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او قرار می دهد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد».^{۹۲} در چهارمین و پنجمین توصیه، می فرماید: (ای ابوذر!) چیزی جز حق، مایه آرامش تو نشود و چیزی غیر از باطل تو را به وحشت نیفکند! «(لَا يُؤْنِسُنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ).

اشاره به این که: مونس و آرام جان تو باید در حق باشد و تا در مسیر حق گام برمی داری از چیزی وحشت نکن. وحشت تو باید در باطل باشد و تا از باطل می گریزی غم و اندوهی نداری تو برای خدا قیام کردی و برای خدا امر به معروف و نهی از منکر کردی بنابراین چه غم داری؟

سرانجام در ششمین و آخرین جمله می فرماید: «اگر تو دنیای آنها را پذیرفته بودی (و به آنها در نیل به مطامع مادی کمک می کردی) تو را دوست می داشتند و اگر سهمی از آن را به خود اختصاص می دادی (و با آنها کنار می آمدی) به تو امان می دادند» (فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَأَحْبَبُوكَ، وَلَوْ قَرَضْتَ^{۹۳} مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ).

اشاره به این که آنها تجارت پیشگان دنیاپرست و ظالمی هستند که اهل معامله اند، هر کس بر مظالم آنها صحه بگذارد و با گرفتن سهمی با آنها کنار بیاید به یقین او را دوست می دارند و مقدمش را گرمی می دارند و از جان و مال او چون جان و مال خود حمایت می کنند.

این سخنان هم دلداری و تسلی خاطر برای «ابوذر» بود و هم اعتراض شدید و ضربه ای سنگین بر پایه های قدرت حکام ظالم وقت.

۹۱ - «رتق» بهم پیوستن چیزی به چیز دیگر است و در خطبه بالا به معنی فروبسته شدن کارها و نبودن راه خلاص و فرار است.

۹۲ - سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۹۳ - «قرضت» از ماده «قرض» در اصل به معنی بردن و قطع کردن چیزی است ولذا به قیچی «مقراض» گفته می شود و وام دادن را از این جهت قرض می گویند که مقداری از مال خود را جدا می کند و قرض، می دهد و در جمله بالا به معنی جدا کردن سهمی برای خود از اموال دنیا و کنار آمدن با ظالمان است.



و به یقین تبعید «ابوذر» آن بنده صالح خدا، آن مرد زاهد و پارسا که سمبل امر به معروف و نهی از منکر بود و زبان او لرزه بر اندام ظالمان می افکند لکه ننگی بر دامن حاکمان ظالم و دار و دسته آنان بود زیرا می دانستند سخنان این مرد پارسا و صحابی معروف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اندازه صد هزار شمشیر زن کارآیی دارد.

نکته ها

۱ - ابوذر را بهتر بشناسیم

زندگی «ابوذر» یکی از پرمجاثرترین زندگی صحابه است که می تواند الگویی برای همه مجاهدان راه حق در سراسر تاریخ باشد. زندگی او برگرفته از زندگی مولایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) است با این تفاوت که او در شرایط بسیار سختی قرار گرفت ولی هرگز در امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد در برابر ظالمان و طاغیان کوتاه نیامد.

شرح حال او به طور بسیار فشرده چنین است :

نام او «جندب» و نام پدرش «جناده»^{۹۴} است

و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نام او را «عبدالله» گذارد. او از طایفه «بنی غفار» از طوایف معروف عرب است. در آغاز امر، در اطراف «مکه» دامداری داشت و از گوشه و کنار، خبر مبعوث شدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را شنید و غیباً نشانه هایی از عظمت او را دریافت و با عشق و علاقه تمام رو به «مکه» آورد. هنگامی که وارد مسجد الحرام شد، گروهی از قریش را مشاهده کرد که در گوشه ای نشسته اند و درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) گفتگو می کنند و انواع سب و دشنام و بدگویی را دارند. در این اثنای «ابوطالب» وارد مسجد شد، آنها گفتند عمویش آمد، خاموش باشید. «ابوذر» «ابوطالب» را شناخت و زمانی که می خواست از مسجد خارج شود به دنبال او رفت. «ابوطالب» رو به وی کرد و گفت : کاری با من داری ؟ گفت : آری می خواهم به پیامبری که مبعوث شده است ایمان بیاورم (نشانه های حقانیتی در او سراغ دارم) «ابوطالب» گفت : فردا همین جا بیا. «ابوذر» در حالی که آتش شوق و عشق پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وجودش زبانه می کشید، شب را در مسجد الحرام خوابید و روز بعد به وسیله «ابوطالب» به «حمزه» معرفی شد، «حمزه» هنگامی که صداقت او را دریافت وی را به «جعفر» معرفی کرد و «جعفر» که آثار صدق را در او مشاهده کرد او را به «علی» (علیه السلام) معرفی و «علی» (علیه السلام) هنگامی که از صدق و راستی او مطمئن شد وی را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) برد و او ایمان آورد و اعلام اطاعت بی قید و شرط کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : به خانه و خانواده ات برگرد. عمو زاده ای داشته ای که از دنیا رفته و غیر از تو وارثی ندارد، اموالش به تو می رسد، آنها را نگاهداری کن، تا زمانی که دعوت من آشکار شود آن گاه به سوی ما برگرد.

«ابوذر» از نخستین اسلام آوردندگان است که بعد از جنگ بدر و اُحد و خندق به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیوست و هر چه داشت در راه خدا داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را «صدیق امت» و شبیه «عیسی بن مریم» در زهد معرفی کرد.

۹۴ - در بسیاری از کتب «جندب و جناده» را با ضم جیم نقل کرده اند و کتبه «ابوذر» به خاطر آن است که فرزندی به نام «ذر» داشت.



مرحوم علامه مجلسی در کتاب «عین الحیات» می فرماید: آنچه از اخبار شیعه و اهل سنت استفاده می شود این است که بعد از رتبه معصومین (علیهم السلام) کسی در میان صحابه به جلالت قدر و بلندی مقام سلمان و ابوذر و مقداد نبود. حدیث معروف «مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ يَعِيشُ وَحَدَهُ وَيَمُوتُ وَحَدَهُ وَيَبْعَثُ وَحَدَهُ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَحَدَهُ؛ آسمان سایه نیفکنده و زمین بر دوش خود حمل نکرده کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد تنها زندگی می کند و تنها می میرد و تنها در قیامت مبعوث می شود و تنها وارد بهشت می شود».^{۹۵} که درباره «ابوذر» وارد شده یکی از بهترین نشانه های شخصیت اوست.

«ابوذر» در «مدینه» همواره ملازم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و در خدمت آن حضرت بود. پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) هنگامی که خلافت به «عثمان» رسید و او بیت المال را به دامادش «مروان» همان فرد منحرف دنیاپرست سپرد، «ابوذر» زبان به اعتراض گشود و در کوچه ها آیه (وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...) ^{۹۶}

را که تعریضی به «عثمان» و اطرافیانش در زمینه غارت بیت المال مسلمین بود، با صدای بلند می خواند و آنان را به باد انتقاد می گرفت.

این سخن بارها به گوش عثمان رسید و در برابر آن سکوت اختیار کرد ولی چیزی نگذشت که وجود «ابوذر» و سخنان او برای «عثمان» و دار و دسته اش غیر قابل تحمل شد. «عثمان» کسی را به سراغ «ابوذر» فرستاد و به او توصیه کرد که دست از این کار بردارد.

ابوذر گفت آیا «عثمان» مرا از خواندن قرآن نهی می کند؟ به خدا قسم رضای خدا را بر خشم «عثمان» مقدم می دارم. این وضع همچنان ادامه داشت تا این که روزی «عثمان» در میان جمعیت مردم نشسته بود و «کعب الاحبار» و «ابوذر» نیز حاضر بودند «عثمان» رو به مردم کرده گفت: آیا پیشوای مسلمین نمی تواند چیزی از بیت المال قرض کند و به هنگام توانایی بپردازد؟

«کعب الاحبار» گفت: چه مانعی دارد؟ «ابوذر» برآشف و گفت: ای یهودی زاده تو می خواهی اسلام را به ما بیاموزی؟! (این گونه کارها در بیت المال مسلمین جایز نیست) «عثمان» ناراحت شد، گفت: ای ابوذر تو زیاد مرا آزار می دهی و به یارنام بد می گویی، باید از «مدینه» خارج شوی و به «شام» روی و به این ترتیب او را به «شام» تبعید کرد.

ولی ابوذر در شام نیز آرام ننشست، هنگامی که کاخ سلطنتی «خضرای» معاویه و اسراف و تبذیر دستگاه «بنی امیه» را در کنار خانه های محقر مردم محروم شام مشاهده کرد، بر پاخاست و فریاد زد و به «معاویه» گفت: اگر این کاخ را از بیت المال ساخته ای خیانت است و اگر از مال شخصی تو است اسراف است. به خدا سوگند آنچه در شام می بینم، نه در کتاب خداست

۹۵ - بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۹۸.

۹۶ - توبه، آیه ۳۴.



نه در سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) . من می بینم حق دارد، خاموش می شود و باطل زنده می گردد، راست گویان تکذیب می‌شوند، و حکومت از تقوا تهی می گردد.

این سخنان و مانند آن بر معاویه گران آمد، به عثمان نوشت اگر ابوذر در شام بماند شام را فاسد خواهد کرد، عثمان دستور داد او را به وضع فجیع و ناگواری به مدینه بازگردانند.

هنگامی که ابوذر وارد بر عثمان شد، عثمان سعی کرد او را به سخنان خلافی متهم سازد به او گفت: تو گمان می بری که ما می‌گوییم «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»؟ ابوذر گفت: اگر شما این سخن را نمی‌گویید پس چرا بیت المال را بر بندگان

نیازمند خدا تقسیم نمی‌کنید؟! و من گواهی می‌دهم که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم، فرمود: هنگامی که فرزندان «ابی العاص» (بنی امیه) به سی نفر برسند اموال بیت المال را در میان خود تقسیم می‌کنند و بندگان خدا را برده خود می‌سازند.

عثمان نگاهی به اطرافیان خود کرد گفت هیچ یک از شما چنین سخنی را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده اید؟ گفتند: نه، عثمان خشمگین شد و گفت: وای بر تو ای ابوذر، آیا بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) دروغ می‌بندی؟! سپس گفت: علی (علیه السلام) را

به این مجلس دعوت کنید، هنگامی که حضرت نزد عثمان آمد عثمان، به ابوذر گفت: حدیث «ابو العاص» را تکرار کن آن گاه رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت: آیا تو چنین سخنی را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده ای؟ علی (علیه السلام) گفت: من نشنیده

ام ولی «ابوذر» راست می‌گوید. عثمان گفت: از کجا می‌دانی او راست می‌گوید؟ علی (علیه السلام) گفت: زیرا من از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: آسمان سایه نیفکنده و زمین تیره بر دوش خود حمل نکرده مردی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

حاضران همگی گفتند: آری این سخن را پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفته است و عثمان از کار خود خجل و پشیمان شد. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: که عثمان دو غلام را با دویست دینار به سراغ ابوذر فرستاد و گفت: به او

بگویید عثمان سلام رسانده می‌گوید: از این دویست دینار برای حل مشکلات زندگی خود کمک بگیر.

ابوذر گفت: آیا به سایر مسلمان‌ها هم معادل این مبلغ را داده است؟ گفتند: نه.

گفت من چگونه می‌توانم از آن استفاده کنم؟ گفتند: عثمان می‌گوید: این از مال شخصی من است و به خدا سوگند، حرام به آن راه نیافته، ابوذر نپذیرفت و گفت: من از غنی‌ترین مردم هستم و خداوند مرا به ولایت علی بن ابی طالب و خاندانش غنی فرموده است مال را برگردانید و به او بگویید من نیازی ندارم و داور میان من و او خداست.^{۹۷}

سرانجام عثمان از انتقادهای ابوذر بر خلاف کاری‌های بی حسابش به تنگ آمد و با اطرافیانش مشورت کرد و نظر دادند او را از مدینه تبعید کنند.

ابوذر پیشنهاد شام و عراق را کرد ولی هیچ کدام را نپذیرفتند چون می‌دانستند شورش به پا می‌شود، سرانجام او را به نقطه بسیار بد آب و هوایی در اطراف مدینه به نام «ربذه»^{۹۸} تبعید کردند که در آن سرزمین بی آب و علف جان سپرد، حتی کفنی برای دفن شدن نداشت تا این که گروهی به همراهی «مالک اشتر» از آن جا عبور کردند تنها دختر و همسفر ابوذر که بر سر راه

۹۷ - بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۹۸.

۹۸ - در «معجم البلدان» آمده است که «ربذه» از فرای اطراف «مدینه» است که سه روز با آن فاصله کرد (حدود ۱۵۰ کیلومتر).



نشسته بود آنان را خبر کرد، آمدند کفن گران بهایی بر او پوشاندند و «عبدالله بن مسعود» صحابی بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر او نماز خواند و با احترام تمام او را به خاک سپردند.^{۹۹}

۲ - ابوذر و اشتراکیت (سوسیالیسم)

جمعی از متعصبین به خاطر علاقه به «معاویه» و «بنی امیه» و یا علاقه بیش از حد به «عثمان» سعی کرده اند، شخصیت «ابوذر» را زیر سؤال ببرند زیرا اگر بخواهند ابوذر را مرد خدا و یا راستگوترین فرد روی زمین بدانند و عثمان را به عنوان خلیفه مسلمین و معاویه را به عنوان صحابه ارج نهند جمع میان این دو غیر ممکن است. لذا چون دیوار ابوذر را به اصطلاح کوتاهتر دیده اند شخصیت او را زیر سؤال برده اند و گفته اند: ابوذر اعتقاد به مالکیت شخصی اموال نداشته و نوعی تفکر اشتراکی داشته است.

«زرکلی» در کتاب «الاعلام» درباره او می گوید: «وَأَعْلَهُ أَوْلُ إِشْتِرَاكِي طَارِدَتُهُ الْحُكُومَاتُ؛ شاید او اولین اشتراکی باشد که حکومت‌های وقت او را طرد کرده اند».^{۱۰۰}

این در حالی است که ابوذر هیچ گاه سخنی که نفی مالکیت شخصی کند بر زبان نراند، بلکه لبه تیز حمله او بر ثروت اندوزانی چون معاویه یا تقسیم کنندگان بی رویه همچون عثمان بود. و لذا در عصر «ابوبکر» و «عمر» که در تقسیم بیت المال ملاحظاتی می شد، سخنی نگفت.

بعضی می گویند: در تعبیرات «ابوذر»، تعبیر مال الله دیده می شود از این کلمه استفاده کرده اند که او مالکیت خصوصی را نفی می کرد، ولی تعبیر «مال الله» در مورد «بیت المال» تعبیر رایجی است.

مرحوم علامه امینی (رحمه الله) در جلد هشتم «الغدیر» هنگامی که تهمت اشتراکیت را به ابوذر نقل می کند می گوید: «تعبیر به مال الله در سخنان صحابه فراوان است» سپس چندین روایت را از «عمر» نقل می کند که همه آنها در کتاب اموال «ابی عبیده» آمده است در این روایات «عمر» صریحاً تعبیر به مال الله کرده است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز در روایات متعددی که از آن حضرت نقل شده تعبیر به مال الله دارد.^{۱۰۱}

بی شک می توان از اموال خدا، به مال الله تعبیر کرد بلکه به اموال شخصی مردم نیز اطلاق مال الله، نظر بعیدی نیست زیرا قرآن مجید در سوره نور صریحاً این تعبیر را آورده است: (فَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ)^{۱۰۲}؛ چیزی از مال خدا را که به شما داده است (به بردگان مکاتب) بدهید».

۹۹ - مطالب بالا از کتب معروف متعددی تلخیص شده است مانند شرح نهج البلاغه «ابن ابی الحدید»، شرح مرحوم «شوشتری» و شرح مرحوم

«خویی» بر نهج البلاغه و بحار الانوار.

۱۰۰ - «الاعلام» «زرکلی» ذیل کلمه «جندب».

۱۰۱ - الغدیر، جلد ۸، صفحه ۳۴۳ به بعد.

۱۰۲ - نور، آیه ۳۳.



حقیقت این است که این گروه از متعصبان عجولانه درباره ابوذر قضاوت کرده اند، زیرا ابوذر بارها روی این آیه تکیه می کرد:

(وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...) ^{۱۰۳}

در حالی که می دانیم این آیه در مورد مانعین زکات وارد شده است و عجیب تر این که، «لجنة فتاوی الازهر» در فتوایی که در سال ۱۳۶۷ قمری تحت فشار متعصبین در مورد نفی شیوعیت (کمونیسم) صادر کرد عقیده دیگری از ابوذر نقل می کند و آن را باطل می شمرد و آن را معلول دوری ابوذر از مبادی اسلام می داند و آن این که : او معتقد بود هر کس باید اموالی را که بیش از نیاز خود دارد فی سبیل الله به ارباب حاجت، بدهد و نزد خود نگه ندارد.

مرحوم «علامه امینی» بعد از ذکر این فتوا می گوید : اگر «شیخ الازهر» مطالعه درباره این مسأله را به گروهی که عارف به حال ابوذر بودند و خالی از تعصب به داوری می نشستند، موکول می کرد می دانست که ابوذر چنین عقیده ای هرگز نداشت و از همه بدتر عذری است که برای اشتباه ابوذر ذکر کرده اند و آن این که او آشنا به مبادی اسلام نبود. و این از اموری است که مادر داغدیده را به خنده وامیدارد و هر مسلمانی باید به آن بگریزد، کسی که قسمت مهمی از عمر خود را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) زیسته و دائماً با او بوده و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیث معروفش او را شبیه عیسی از نظر خَلْق و خُلُق شمرده آیا سزاوار است در مورد او چنین سخنی گفته شود. ^{۱۰۴}

جالب این که ابوذر در نزد محدثانی همچون «بخاری و مسلم» به قدری مورد اعتماد بوده که این دو شیخ حدیث اهل سنت، در کتاب «صحیح بخاری و صحیح مسلم» ۲۸۱ حدیث از ابوذر نقل کرده اند ^{۱۰۵} و این نشان می دهد که لجنة فتاوی الازهر، چقدر از واقعیات دور بودند.

۳ - سرنوشت دردناک ابوذر

گرچه درباره ابوذر ناگفته ها بسیار است و تالیف کتاب مستقلی را می طلبد ولی ذکر این نکته لازم است، که آنچه به ابوذر قوت و قدرت می داد و مخالفانش را سخت هراسان می ساخت زهد کم نظیر و آمیخته با صراحت لهجه او بود، از یکسو به خاطر زهدش نمی توانستند بر او خرده بگیرند و از سوی دیگر، تاب تحمل لهجه صریح او را نداشتند که یک نمونه جالب آن را ذیلاً می خوانید.

«ابن ابی الحدید» از «جاحظ» از مردی بنام «جلام ابن جندل» غفاری نقل می کند که من نماینده معاویه در منطقه «قنسرین» شام در خلافت عثمان بودم، روزی نزد معاویه رفتم تا در مورد منطقه حکومت خود از او سؤالی کنم، ناگهان فریادی بر در قصر او شنیدم که کسی می گفت : «قطار شتران حامل آتش فرار رسیدند» (اشاره به شترانی بود که اموال بیت

۱۰۳ - توبه، آیه ۳۴.

۱۰۴ - «الغدیر»، جلد ۸، صفحه ۳۱۲ و صفحه ۳۶۳.

۱۰۵ - «اعلام» «زرکلی» جلد ۲، صفحه ۱۴۰.



المال را حمل می کردند) خداوندا، کسی را که امر به معروف می کند و خود آن را ترک می گوید از رحمتت دور کن. خدایا آنها را که نهی از منکر می کنند و مرتکب آن می شوند نیز از رحمتت دور کن.

ناگهان دیدم معاویه لرزید و رنگ صورتش تغییر کرد، گفت جلام می دانی فریادکننده کیست؟ گفتم: نه، گفت: این همان «جندب بن جناده ابوذر» است. همه روز بر در قصر می آید و فریاد می کشد و این جملات را می گوید. سپس معاویه دستور داد او را نزد من آورید مأموران، ابوذر را کشان کشان نزد معاویه آوردند و در برابر معاویه ایستاد، «معاویه» گفت:

«ای دشمن خدا و پیامبر! تو هر روز می آیی و این بساط را راه می اندازی بدان اگر من بنا بود یکی از اصحاب محمد (صلی الله علیه وآله) را بدون اذن عثمان به قتل برسانم تو را می کشتم ولی باید درباره تو از عثمان اجازه بگیرم...»

ابوذر، در پاسخ گفت: ای معاویه من دشمن خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیستم، بلکه تو و پدرت «ابو سفیان» دشمن خدا بوده و هستی که در ظاهر اسلام را پذیرفتید و در باطن کفر را و پیامبر (صلی الله علیه وآله) تو را لعن کرد و بارها به تو نفرین نمود که هرگز سیر نشوی... معاویه سخت برآشفته و دستور داد ابوذر را حبس کنند و خطر باقی ماندن او را در شام به عثمان خبر داد، عثمان دستور داد او را بر مرکب خشنی بدون جهاز سوار کنند و شب و روز برانند تا سخت شکنجه ببیند و همین گونه کردند، هنگامی که ابوذر به مدینه رسید رانهایش کاملاً مجروح شده بود سپس عثمان او را به ربه (منطقه بسیار بد آب و هوایی) تبعید کرد.^{۱۰۶}

این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که در کتاب معروف «اسد الغابه» آمده، پایان می دهیم: «ابوذر سه سال قبل از بعثت، خدای یگانه را پرستش می کرد و هنگامی که با پیامبر بیعت کرد شرط کرد من در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان پرهیز نخواهم کرد» (وَبَايَعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّ أَنْ لَا تَأْخُذَهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَعَلَيَّ أَنْ يَقُولَ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا).^{۱۰۷}

۴ - سخنان بدرقه کنندگان

در تواریخ معروف آمده است که علاوه بر آنچه علی (علیه السلام) در مقام دلداری به ابوذر هنگام تبعید به ربه گفت: عقیل و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و عمار، هر کدام سخنی در دلداری او گفتند «عقیل» گفت: «ای ابوذر نیاز به تذکر ندارد تو ما را دوست داری و ما هم تو را، تقوای الهی پیشه کن، که تقوا سبب نجات است و شکیبایی داشته باش که شکیبایی نشانه شخصیت است.»

۱۰۶ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۱۵۷.

۱۰۷ - اسد الغابه، جلد ۱، صفحه ۳۰۱.



آن گاه امام حسن (علیه السلام) فرمود: «عمو جان این قوم با تو چنین رفتار ناشایستی کردند، خداوند می داند و می بیند یاد دنیا را به خاطر این که همه از آن جدا می شویم از دل بیرون کن و مشکلاتی را که در پیش داری در جوار رحمت الهی تحمل نما و شکویا باش تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ملاقات کن در حالی که او این شاء الله از تو راضی است».

پس از آن امام حسین (علیه السلام) لب به سخن گشود گفت: «عمو جان! خداوند توانا است که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه ای است... شکویا باش چرا که خیر در شکویایی است و شکویایی نشانه شخصیت است».

و بعد از او عمّار چنین گفت: «ای ابوذر! خدا آنهايي که تو را در تنهائی فرو بردند تنها گذارد و آنها که تو را ترسانند بترسانند، به خدا سوگند آنچه سبب می شود که مردم حق را نگویند، همان حب دنیا و زخارف آن است و مردم غالبا هم رنگ جماعتند و حکومت به دست زورمندان. این گروه مردم را به سوی دنیا دعوت کردند و مردم اجابت نمودند و دینشان را به حاکمان بخشیدند و این خسارت دنیا و آخرت است که خسارتی است آشکار».

سپس ابوذر زبان به سخن گشود گفت: «من با همه شما خدا حافظی می کنم، پدر و مادرم فدای شما باد که وقتی شما را می بینم به یاد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می افتم من در مدینه علاقه ای ندارم تا حتی در آن جا ساکن شوم جز شما، به خدا سوگند! من جز رضای خدا را نمی طلبم و با توکل به خدا وحشتی ندارم خداوند مرا کفایت می کند بر او توکل کردم و درود خدا بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آتش باد».^{۱۰۸}



روزِ عظیم محمد و آلِ محمد



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

